

حدیث قبل از میلاد



مکتبہ اسلامیہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حدیث
قبل از مسیلاً

نگارش
سید مجتبی بحرینی

انتشارات آداب

مشهد: میدان بیت المقدس - پاساژ طوس تلفن ۵۰۰۵۸

☐ نام کتاب: حدیث قبل از میلاد

☐ مؤلف: سید مجتبی بحرینی

☐ ناشر: انتشارات آداب

☐ نوبت چاپ: دودم

☐ تاریخ چاپ: پاییز ۸۰

☐ تیراژ: ۲۰۰۰ جلد

☐ چاپخانه: مینو

☐ قیمت: ۵۰۰ تومان

شابک X-۰۸-۶۰۵۷-۹۶۴

ISBN 964 - 6057 - 08 - X

مراکز پخش: تهران - نشر آفاق - تلفن: ۲۸۴۷۰۳۵

مشهد - تلفن: ۸۲۱۵۵۶ و ۵۷۲۵۷

کلیه حقوق متعلق به مؤلف است.

فهرست مطالب

پیشگفتار

قسمت نخست

- نوید مولود و بشارت میلاد
- خصیصه مولود نیمه شعبان
- سخنی از خدای تعالی در شب معراج
- گفته‌ای از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام
- روایتی از حضرت فاطمه علیها السلام
- دو سخن از حضرت مجتبی و سیدالشهداء علیهما السلام
- گفتار امام چهارم و حضرت باقر علیهما السلام
- احادیث حضرت صادق علیه السلام
- دعای موسی بن جعفر علیهما السلام نسبت به فرج امام عصر علیه السلام
- روایتی از امام هشتم حضرت رضا علیه السلام
- جواب حضرت جواد علیه السلام به جناب عبدالعظیم حسنی
- کلامی از حضرت هادی علیه السلام
- پدر هم در زندان از پسر یاد می‌کند



اشعار شیخ بهائی رحمة الله تضمین غزل خیالی بخارائی
مسمطی از شمس اصطهباناتی

قسمت دوم

تفسیر و تاویل یک آیه

ولقد کتبنا فی الزبور...

سخن مرحوم شیخ طوسی در تبیان

کلام مرحوم ابی الفتوح در آیه

روایات و گفتار امین الاسلام در مجمع

خلاصه آنچه سیوطی آورده

کلام مهین مفسر شیعه مرحوم قمی

روایات تاویل الآیات

کلام مرحوم فیض کاشانی

حدیثی از کافی شریف

شعری از مرحوم جوهری

آیاتی از مزامیر داوود علیه السلام

نظری به آیات زبور

نگرشی در جایگاه این آیه

مسمطی از منظومه شمس

قسمت سوم

حدیث قبل از میلاد

نتیجه دو قسمت گذشته
 دیدار در کاظمین
 بشیربن سلیمان نقل می‌کند
 حضرت هادی علیه السلام نامه می‌نویسد
 بشیر نامه حضرت را به جاریه می‌دهد
 ملیکه خود را معرفی می‌نماید
 مراسم ازدواج برپا می‌شود
 رسول خدا صلی الله علیه و آله از ملیکه خواستگاری می‌نماید
 ملیکه بیمار می‌شود
 عروس مادر شوهر را در خواب می‌بیند
 ملیکه در عالم رویا به شرف اسلام مشرف می‌شود
 عروس به افتخار دیدار داماد در عالم رویا نائل می‌گردد
 ملیکه گفتارش را ادامه می‌دهد
 نرجس خاتون به محضر حضرت هادی علیه السلام شرفیاب می‌شود
 مجلس معارفه میان عروس و عمه داماد حکیمه خاتون
 بقیه جریان را از جناب حکیمه بشنویم
 انتظار به پایان می‌رسد
 غزلی از آشفته

السلام علی المهدی
الذی وعد الله عز وجل به الامم ان یجمع
به الکلم ویلم به الشعث
ویملاء به الارض قسطاً و عدلاً و یمکن له و ینجز
به وعد المؤمنین

فرازی از زیارت سرداب

جلالت انتساب^۱

درود بر مهدی، همان که خدای عز و جلّ امتها را به او وعده داده،
وعده داده که کلمه‌های مختلف را به وسیله او گرد آورد- محور کلمه حق
او باشد و پراکندگی را به برکت او برطرف نموده - و همه تفرقه‌ها به
یمن مقدم او به وفاق مبدل گردد- و زمین را به کف با کفایت او از عدل
و داد پر کند، و برای او متمکن و پا برجا سازد، و به وسیله او به وعده
اهل ایمان وفا نماید.



سلامی چو بوی خوش آشنائی بر آن مردم دیده روشنائی^۱
اللهم طال الانتظار، و شمت منا الفجار، و صعب علينا الانتصار.

جمله‌ای از دعای سرداب مقدس^۲

بار الها، انتظار به طول انجامید، و زشتی اوران و نا اهلان در مقام
شماقت و سرزنش، برآمدند، و یاری خواهی و غلبه جوئی بر ما دشوار
شد.

مرا که بر سر کویت سگ وفا دارم

ز در مران که در این باب کارها دارم

بدان هوس که سر وقت من رسی روزی

زیبا فتاده‌ام و دست بر دعا دارم

چو باد خوش دل از آنم که هر کجا هستم

تو را که سرو روان منی هوا دارم^۳

۱- حافظ- غزل ۳۷۵

۲- مصباح الزائر ص ۴۴۵ بحار الانوار ج ۱۰۲ ص ۱۰۳

۳- دیوان خیالی بخارائی ص ۲۱۲

ای غائب از نظر که دل زار جای تو است
 مژگان چشم غم زدگان فرش پای تو است
 ما را در انتظار تو دیگر شکیب نیست
 جان جهان بیا که جهان از برای تو است
 مولای ما
 آتش عشق تو در سینه نهفتن تا کی؟
 همه شب از غم هجر تو نخفتن تا کی؟
 طعنه ز اغیار تو ای یار شنفتن تا کی؟
 روی نادیده، و اوصاف تو گفتن تا کی؟

چهره بگشای که رخسار تو دیدن دارد
 سخن از لعل تو ای دوست شنیدن دارد^۱

پیشگفتار

حمد ایزد یکتارا، سپاس قادر توانا را، ثنا دادار جهان آرا را، درود خاتم پیامبران را و تحیت و سلام خاندان رسالت را، خصوصاً خاتم آنان حضرت ابا صالح المهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف).

نمی‌دانم با چه زبانی سپاس حق به جا آورده و با چه بیانی شکر این نعمت گذارم. که لطف خدای لطیف و عنایت اولیاء گرامیش چند سالی است رفیقم گشته و موفق به نوشتن سطور و فراهم آوردن نوشتاری نسبت به امام عصر حضرت حجة بن الحسن العسکری علیه السلام - آن هم مناسب با نقص خود نه متناسب با کمال آن وجود مقدس - شده‌ام، با اینکه هیچ لیاقت و قابلیت از این سو نبوده و نیست، هر چه بوده و هست فضل عظیم و لطف عمیم آن سو است.

آری هر چه هست از آن ناحیه است که ناحیه، فقط آن ناحیه مقدسه است و دیگر هیچ نیست.

ای فروغ حسن ماه از روی رخشان شما

آب روی خوبی از چاه ز نخدان شما

عزم دیدار تو دارد جان بر لب آمده

باز گردد یا برآید؟ چیست فرمان شما



دور دار از خاک و خون دامن چو بر ما بگذری
 کاندرین ره کشته بسیارند قربان شما
 ای شهنشاہ بلند اختر خدا را ہمتی
 تا ببوسم همچو اختر خاک ایوان شما
 باری دو کتابی کہ بہ عناوین: سوگند بہ نور شب تاب (شرح دعای
 شب نیمہ شعبان) و سلام بر پرچم افراشته (شرح سلام های زیارت آل
 یس) تقدیم حضور دوستان حضرتش شد، از دو جهت ادامہ این مسیر و
 تکاپوی این طریق را فراہم آورد کہ یکی نسبت بہ خودم بود و دیگری
 راجع بہ دیگران، اما آنچه بہ خودم مربوط می شود اینکہ:
 فکر می کردم در دنیا ہر کس بہ چیزی تعلق و بستگی پیدا کردہ و یا
 بہ کسی دل سپردہ پیوستہ می خواہد بہ ہر نحوی کہ ممکن است با آن
 دل دادہ اش سخن بگوید و از او حرف بشنود، ہمہ جا او را مطرح کند،
 ہمہ را بہ او متوجہ سازد و پیوستہ با او در تماس و ارتباط باشد. گویا
 ہستی برای او خلاصہ در آن محبوب می شود و وجود برای او معنائی
 جز آن عزیزش ندارد.

این نوشته ها برای نویسندہ چنین وضعی داشتہ و دارد.

آخر جانانی داریم در پس پردہ غیبت، دل دادہ ای داریم در زندان
 عزلت، نازنین یاری داریم در بدر دیار غربت، آقا و مولائی داریم آوارہ
 بیابان ہجرت، ماہی داریم در چاہ وحدت و امامی داریم مأموم مشیت.

راهی به او نداریم، نشانی از او نمی‌دانیم و از جایگاهش با خبر نیستیم.

لیت شعری این استقرت بک النوی، بل ای ارض تقلک اوثری ابرضوی
ام غیرها ام ذی طوی؟
جمله‌ای از دعای شریف ندبه^۱

باشد که این اوراق و صفحات و این خطوط و سطور، نامه‌ای باشد به دیار یار و وسیله ارتباطی با آن گرمی‌تر از جان، که به او رواست این چنین نامه نوشتن و خامه برگرفتن.

قلم بتراشم از هر استخوانم
مرگب گیرم از خون رگانم
بگیرم کاغذی از پرده دل
که بنویسم به یار مهربانم^۲

اما آنچه مربوط به دگران می‌شد اینک: می‌دیدم گوشه و کنار جمعی از آنچه آورده‌ایم یاد می‌کنند و به این وسیله به یاد آن یادگار و وارث همه سلف صالح می‌افتند پس چه بهتر که تا توانی هست توان را در این راه کارگرفته، از جام مهرشان نوشیده و در قالب کلمات و ترسیم خطوط و سطور جرعه‌ای از باده و دادشان در کام دل دوستان فرو ریزیم.

لی حبیب عربی مدنی قرشی

که بود درد و غمش مایه شادی و خوشی

فهم رازش نکنم او عربی من عجمی

لاف عشقش چه زخم او عربی من حبشی

۱- بحار الانوار ج ۱۰۲ ص ۱۰۸

۲- دیوان باباطاهر عریان ص ۲۲

ذره وارم به هواداری او رقص کنان
 تا شد او شهره آفاق به خورشید و شی
 صفت باده عشقش ز من مست می‌پرس
 ذوق این می‌شناسی به خدا تا نچشی
 مصلحت نیست مرا سیری از آن آب حیات
 ضاعف الله به کلّ زمان عطشی
 گر چه صد مرحله دور است ز پیش نظرم
 وجهه فی نظری کلّ غداة و عشی^۱
 امید است مستی باده محبت و شور و وجد جام مهرشان هر چه
 زودتر پیوند به سبوی وصالشان پیدا کند و کام دل تشنگان بادیة هجران
 و خستگان بیداء غیبتشان دُردی کش عصر ظهورشان گردد.
 از باده وصل خود ما را بچشان جامی
 ما را نبود جانا غیر از تو دل آرامی
 گفتم ز کفم دردی از درد بیا شامی
 ای درد توام درمان در بستر ناکامی
 وی یاد توام مونس در گوشه تنهایی^۲

در نظر است به لطف حق متعال و عنایت حضرت صاحب الامر علیه السلام
 در این نوشتار آنچه مربوط به قبل از ولادت آن وجود مقدس است

۱- از نسخه خطی اشعار مرحوم شهودی - ثقة المحدثین حاج شیخ عبدالله واعظ یزدی رحمته الله
 ۲- از نسخه خطی اشعار مرحوم شهودی - ثقة المحدثین حاج شیخ عبدالله واعظ یزدی رحمة الله
 علیه

بیاوریم و لذا آن را حدیث قبل از میلاد نامیدیم تا اگر توفیق رفیق گردد، دو نوشته دیگر یکی حدیث شب میلاد و دیگری حدیث بعد از میلاد پی در پی فراهم آید.

لازم به تذکر است هر چند در این زمینه سخن بسیار گفته‌اند و تألیف فراوان آورده‌اند و خدمات همگی منظور نظر آن وجود مقدس بوده و مورد سپاس و تقدیر است ولی (کم ترک الاول للاخر) امید است این سطور حاوی نکات و دقائقی باشد که جایگاه خاص خود را همانند دو نوشته گذشته پیدا کند.

این مجموعه از سه قسمت تشکیل می‌شود:

۱- نوید میلاد و بشارت مولود

۲- تفسیر و تأویل یک آیه

۳- حدیث قبل از میلاد.

نیمه شب پنجشنبه - بیستم شعبان المعظم ۱۴۱۹ - ۱۳۷۷/۹/۱۹

مشهد مقدس - سید مجتبیٰ بحرینی.

قسمت نخست

نوید مولود

و

شارت میلاد

یکی از خصائص مولود نیمه شعبان که از آغاز عالم تا پایان آن کسی آن خصوصیت را نداشته، ندارد و نخواهد داشت، بشارت هائی است که از ابتداء آفرینش نسبت به میلاد حضرتش و آنچه متعلق به اوست داده شده است.

در ابتداء امر ممکن است این ادعا قدری در نظر سنگین و یا بدون دلیل و خالی از برهان جلوه کند و فوراً این تصور پیش آید که نویدهای فراوان از آغاز عالم برای نوع انبیاء و اولیاء بوده است به خصوص نسبت به اجداد طاهرین و آباء گرامی حضرتش؛ ولی با توضیحی که می آوریم، اختصاص این امر به آن وجود مقدس (با این کم و کیف) روشن شده و مطلب با دلیل و همراه با گواه و شاهد جلوه می کند.

توضیح اینکه: در طول تاریخ بشارت های بسیاری نسبت به انبیاء و اولیاء رسیده است و نوعاً هر پیامبری مبشر رسول بعد از خود بوده است، آدم بشارت شیث می دهد، شیث از ادريس سخن به میان می آورد، ادريس به نوح رهنمون می شود و نجی الله بشارت ابراهیم می دهد، خلیل خدا از پیامبران بعد و همه آنها نوید نقطه ختمیه رسالت را

می‌دهند در قرآن شریف صریحاً نوید عیسی بن مریم نسبت به پیامبر خاتم آمده است: و مبشراً برسول یأتی من بعدی اسمه احمد^۱ من عیسی بشارت دهنده هستم به رسولی که بعد از من خواهد آمد و نامش احمد است.

همچنین نسبت به اوصیاء رسول اکرم ﷺ بشارت‌ها و نویدهای بسیار رسیده است. همه این‌ها درست و جای هیچ تردیدی در آنها نیست. ولی آنچه ما می‌گوئیم و ادعا کرده و برهان هم با آن همراه داریم این است که:

در عالم خلقت فقط یک وجود مقدس است. در بوستان آفرینش فقط یک سرو ناز است،

یکی درخت گل اندر فضای خلوت ما است

که سروهای چمن پیش قامتش پستند^۲

در گلستان هستی فقط یک گل است در آسمان وجود فقط یک ستاره است و در جمع همه عناصر فقط یک عنصر است که از حق متعال جلّ جلاله تا حضرت عسکری علیه السلام و از آغاز عالم تا نزدیک طلوع فجر نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری پیوسته بشارت ولادت و نوید آمدن او داده شده است.

این کمال شخص ثانی و شخصیت دوم ندارد، و نسخه‌ای برابر با این اصل نمی‌شناسیم، نسخه منحصر به فرد است و سر مطلب هم روشن.

۱- سوره صف آیه ۶

۲- کلیات سعدی ص ۵۹۲

زیرا آن وجود مقدّس و آن فیض اقدس، مقام خاتمیت دارد. خاتم الائمة است. خاتم الاوصیاء است. و به عبارت دیگر انبیاء و اوصیاء قبل از آن حضرت هم مبشّر بوده‌اند و هم مبشّر. بشارت داده شده پیشینیان خود بوده‌اند و بشارت دهنده نسبت به بعد از خود. در این میان تنها کسی که فقط مبشّر است و مبشّر نیست اوست، او فقط بشارت داده شده است، چون بعد از او کسی نیست که او بشارتش را بدهد. همه گفته‌اند او می‌آید ولی او نگفته کسی می‌آید. آخر او خط آخر است. و آخر خط. با این خصوصیات و با این کمّ و کیف نوید و بشارت دیگری را نمی‌شناسیم.

اینک که حدود ادّعا روشن شد و مرز این خصوصیات را شناختیم برای اینکه آنچه آوردیم همراه با گواه و شاهد و مقرون به برهان و دلیل باشد به این احادیث توجّه کنیم و در مضامین و محتوایش دقّت داشته باشیم.

خداوند متعال نوید می‌دهد:

در شب معراج حضرت ختمی مرتبت ﷺ را سیر داده و سفر بردند و او را از سدرۃ المنتهی گذرانده و به حجب نوری رساندند. (در لیلۃ الاسراء و شب اسرار)

شب آن معراجی عرش آشیانه به سبحان الذی اسری ترانه
فراز بارگاه عرش بنشست ز جام لی مع الله گشت سرمست^۱

آری در محفلی که:

چون از سر سدره برگذشتی اوراق حدوث در نوشتی
 ستبوح زنان عرش پایه از نور تو عرش کرده سایه
 از حجله عرش بر پریدی هفتاد حجاب را دریدی
 خرگاه برون زدی ز کونین در خیمه خاص قاب قوسین^۱

از جمله مطالبی که در آن خلوت سرای ناز و سراپرده اعزاز، خدای
 واحد احد، با حبیبش محمد احمد ﷺ فرمود این بود:

و بالقائم منکم امر ارضی بتسییحی و تقدیسی و تهلیلی و تکبیری و
 تمجیدی.

بوسیله قائم شما زمینم را به تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر و
 تمجیدم آباد می‌کنم، و به وسیله او زمین را از دشمنانم پاک می‌سازم و
 در اختیار اولیائم قرار می‌دهم و به وسیله او کلمه کافران و سخن ملحدان
 را پست نموده و گفته خودم را برتری بخشم به وسیله او شهرها و
 بندگانم را به علم حیات بخشیده و گنجینه‌ها و ذخائر را برای او ظاهر
 ساخته و به اراده‌ام او را به اسرار ضمائر مطلع سازم و برای اعلان دین و
 تحقق فرمانم او را به فرشتگانم کمک دهم، اینست ولی من به حق، و
 مهدی بندگانم به صدق و راستی. ذلک ولی حقاً و مهدی عبادی صدقاً.^۲

در همان شب است که این مولود موعود و این کلمه محمود و حجت
 معبود را در هاله‌ای از نور همراه با حبور و سرور، به جد امجدش پیامبر

۱- کلیات نظامی ص ۲۲۴

۲- امالی صدوق، مجلس ۹۲ ح ۴ ص ۵۰۴ و بحار الانوار ج ۵۱ ص ۶۶

خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشان دادند. در حالی که در وسط انوار خاندان رسالت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همانند کوکب درّی و ستارهٔ روشنی درخشش داشته و به پا خاسته. چون رسول خدا جویا می‌شود: مَنْ هَوْلَاءِ؟ اینان کیانند؟ جواب آید:

هولاء الائمة و هذا القائم محلل حلالی و مخرم حرامی و ينتقم من اعدائی یا محمد احببه فانی احبه و احب من یحبه.^۱ اینان ائمه و پیشوایان هستند و این قائم و پیا خاسته (در جمع آنان) کسی است که حلال مرا حلال بدارد و حرام مرا حرام گرداند. (ضامن اجرای احکام و قوانین من باشد) و انتقام از دشمنانم بگیرد. ای محمد او را دوست بدار که من او را دوست دارم و دوست می‌دارم هر که او را دوست بدارد.

چه جمله نوید بخشی و چه سخن سرور آفرینی. چقدر آن مولود موعود و قائم معهود مورد علاقه و محبت پروردگار است که خدا دوستان او را هم دوست دارد. آری (لاجل عین الف عین تکریم) به خاطر یک دیده به هزار دیده با دیدهٔ احترام می‌نگرند.

مهدی من، قائم به امر من، آنقدر تو را دوست دارم که در هر دلی مهر تو یافت شود صاحب آن دل هم محبوب من می‌شود و اگر کسی محبوب من شد و من کسی را دوست داشتم دگر جایگاهش معلوم است.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بشارت می‌دهد:

ابی سعید خدری گوید، پیامبر اکرم فرمود: ابشركم بالمهدی، یبعث فی امتی علی اختلاف من الناس و زلازل، فیملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت

جوراً و ظلماً، یرضی عنه ساکنی السماء و ساکنی الارض. ^۱ بشارت می‌دهم شما را به مهدی که در میان امت من برانگیخته خواهد شد در حالی که اختلاف و زلزله‌ها مردم را فرا گرفته است. پس زمین را به عدل و داد مملو سازد انسان که از جور و ستم پر شده است. آسمانیان و زمینیان همگی از او راضی و خشنود هستند.

چون حضرتش در آستانهٔ رحلت قرار می‌گیرد و دختر گرامیش فاطمهٔ زهرا علیها السلام کنار بسترش می‌نشیند و صدایش به گریه بلند می‌شود، دختر را چنین نوید می‌دهد: و منّا مهدی هذه الامه. دخترم مهدی این امت از خاندان ماست. آنگاه که هرج و مرج دنیا را بگیرد، آشوب و فتنه‌ها پدید آید، امنیت از راه‌ها برخیزد، بعضی بر بعضی حمله بزنند، بزرگ بر کوچک رحم نکند و کوچک پاس حرمت بزرگ را ندارد، خدای عز و جل مهدی ما خاندان را ظاهر سازد که نهمین فرزند حسین علیه السلام است. به پاخاسته و برج و باروهای ضلالت و گمراهی را فتح نماید و دل‌های بسته را بگشاید و قیام به دین نماید، در آخر الزمان؛ آنگونه که من قیام به آن نمودم، در این زمان. و زمین را از عدل پُر کند؛ آنگونه که از جور مملو شده است. ^۲

امیرالمؤمنین علیه السلام هم از آن وجود مقدس یاد می‌کند:

اصبغ بن نباته که از بزرگان اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است گوید:

۱- احادیث المهدی - علیه السلام از مسند احمد حنبل - ص ۵۶

۲- کفایة الاثر ص ۶۳ - ۶۴

وقتی خدمت حضرت شرفیاب شدم، دیدم حضرتش به فکر فرو رفته و با انگشت مبارک به زمین می‌زند. عرضه داشتم آقا شما را چه شده که این چنین به اندیشه فرو رفته و دست بر زمین می‌نهدید؟ آیا رغبتی در خاک دارید؟ (در فکر خلافت میان خاکیان هستید) فرمود: نه، به خدا قسم نه رغبتی به خاک دارم و نه چشمی به دنیا داشته و دارم. گفتم: پس در چه فکر هستید؟ فرمود: در فکر مولودی هستم که از نسل من به دنیا می‌آید و یازدهمین فرزند من است؛ هوالمهدی یملاءها عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً. اوست مهدی، همان که دنیا را پس از پر شدن از بیداد، از داد مملو سازد. نسبت به او حیرتی است و غیبتی که جمعی دچار ضلالت و گمراهی شده و گروهی دگر هدایت یافته و به او رهنمون شوند.^۱

چون در مقام بیان صفات این مولود که آخرین فرزند معصوم اوست برمی‌آید و از سعه صدر و گشادی دست و کثرت علم او سخن می‌گوید. در حقیقت دعا می‌کند و آه می‌کشد و با دست به سینه‌اش اشاره نموده اشتیاقش را به دیدارش اظهار می‌دارد: هاه شوقاً الی رؤیته آه چه قدر مشتاق دیدار او هستم؛ ای کاش او را می‌دیدم.^۲

چه می‌گوئیم و می‌شنویم؟! چه می‌خوانیم و می‌نویسیم؟! کیست و برای دیدار که آه می‌کشد؟! علی علیه السلام است. امیر مؤمنان است. ابوالائمه است. دومین شخصیت عالم خلقت است. یکی از ارکان ثلاثه هستی و آفرینش است. برای دیدار مولود نیمه شعبان حضرت ابی‌صالح المهدی

۱- کمال الدین باب ۲۶ ح ۱ ص ۲۸۹ و غیبت نعمانی ص ۶۰-۶۱ و غیبت شیخ طوسی ص ۱۰۴

۲- غیبت نعمانی ص ۲۱۴ باب ۱۳ ح ۱

(عجل الله تعالى فرجه الشريف) آه می‌کشد. آخر پسر را پدر می‌شناسد.
خاتم اوصیاء الانبیاء می‌داند خاتم الاوصیاء کیست.

گرامی مادرش فاطمه صدیقه علیها السلام هم از او سخن می‌گوید:

آنگاه که پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دختر عزیزش زهرا علیها السلام برای شکوه و گریه کنار قبور شهدای احد می‌آمد و آنچنان می‌نالید که بند دل می‌برید و با آب دیده‌ای که بر تربت پاک عمّ گرامیش جناب حمزه سیدالشهداء می‌ریخت عقده دل می‌گشود، محمودبن لبید که شاهد این صحنه حزین بود به حضرتش عرضه داشت: چرا علی علیه السلام در مقام گرفتن حَقش برنیامد؟ فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرموده است مثل الامام مثل الكعبة اذ تؤتی و لایاتی مثل امام علیه السلام مثل کعبه است، باید نزد او رفت، او نزد کسی نمی‌رود. به خدا سوگند اگر حق را بر اهلش باقی گذارده و پیروی از عترت و خاندان پیامبر می‌نمودند دو نفر در امر خدا با یکدیگر اختلاف پیدا نمی‌کردند. و پیوسته خلفی از سلفی این مقام را به ارث می‌برد تا قائم ما خاندان که نهمین فرزند حسین علیه السلام است به پا می‌خاست.^۱

حضرت مجتبی علیه السلام فرمود:

آیا نمی‌دانید هیچکدام از ما خاندان نیست جز اینکه در گردنش

بیعتی از ستمگر زمان است مگر آن قائم که روح الله پسر مریم (عیسی) علیه السلام پشت سرش نماز گذارد و خدا ولادتش را مخفی نموده و شخص او را غائب گرداند تا وقتی خروج می‌کند، پیمانی از کسی بر گردنش نباشد. او نهمین فرزند برادرم حسین علیه السلام است. پسر بانوی کنیزان که خدا عمرش را در غیبتش طولانی بدارد. سپس به قدرت خود، او را به صورت جوانی که کمتر از چهل سال دارد ظاهر سازد تا روشن شود که خدا بر هر چیز توانا است.^۱

سیدالشهدا علیه السلام فرمود:

قائم هذه الامّة هو التاسع من ولدی و هو صاحب الغیبة و هو الذی یقسم میراثه و هو حی^۲ قائم این امت نهمین فرزند من است و اوست صاحب غیبت و هم اوست که در حال حیات میراثش قسمت شود.

امام چهارم حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود:

قائم ما خاندان، ولادتش بر مردم مخفی می‌شود تا آنجا که گویند هنوز متولد نشده است تا آنگاه که می‌آید بیعتی از کسی در گردنش نباشد.^۳

۱- کمال الدین باب ۲۹ ح ۲ ص ۳۱۶ و بحار الانوار ج ۵۱ ص ۱۳۲

۲- کمال الدین باب ۳۰ ح ۲ ص ۳۱۷

۳- کمال الدین باب ۳۱ ح ۶ ص ۳۲۲ و بحار الانوار ج ۵۱ ص ۱۳۵

حضرت باقر علیه السلام آیه‌ای را به آن مولود تفسیر می‌کند.

ام‌هانی گوید صبحگاهی به دیدار آقایم حضرت ابی جعفر محمدبن علی علیه السلام رفتم و به حضرتش عرضه داشتم سید من آیه‌ای در کتاب خدای عز و جل فکرم را به خود مشغول داشته و شبم را به بیداری کشانده. فرمود: ای ام‌هانی سؤال کن. گفتم: آقای من این کلام خدای عز و جل است. فلا اقسام بالخنس الجوار الكنس^۱

فرمود: خوب سؤالی نمودی ای ام‌هانی. سوگندی که این آیه شریفه یاد می‌کند مولودی است در آخر الزمان که مهدی این خاندان است و برای او حیرتی است (جمعی در امر او دچار تحیر می‌شوند) و غیبتی؛ گروهی نسبت به او گمراه شوند و جمعی هدایت یابند، خوشا به حال تو اگر او را درک کنی؛ خوش بر احوال آنان که او را درک نموده و به افتخار عصر ظهور موفور السرورش نائل آیند.^۲

و می‌فرمود: از امور مسلمی که خدا حتم نموده قیام قائم مادودمان است که هر کسی شک کند در آنچه می‌گویم کافر به حق متعال است. آنگاه فرمود پدر و مادرم به فدای آن آقا که هم نام و هم کنیه من است و هفتمین از فرزندان من است پدرم به فدای آن که زمین را از داد و عدل پر کند آن گونه که مملو از بیداد و ستم گردیده است.^۳

۱- سوره تکویر آیه ۱۵ - ۱۶

۲- کمال الدین باب ۳۲ ج ۱۴ ص ۳۳۰ و بحار الانوار ج ۵۱ ص ۱۳۷

۳- غیبت نعمانی باب ۴ ج ۱۷ ص ۸۶

حضرت صادق علیه السلام نسبت به حضرتش چه فرموده است؟
 از نگاه که از امام ششم علیه السلام سؤال شد هل ولد القائم؟ آیا حضرت
 قائم علیه السلام متولد شده است؟ در پاسخ می فرمود: لا ولوا در کتبه لخدمته ایام
 حیاتی. نه هنوز به دنیا نیامده و اگر من او را ادراک نمایم هر آینه در تمام
 زندگی و طول حیاتم کمر همت به خدمتش می بندم.^۱
 و انچنان این جمله - لوادر کتبه لخدمته - سنگین است که مرحوم
 مجلسی در توضیحش می گوید: ای ربیته واعنته^۲ یعنی در مقام پرورش و
 کمک او برآیم. ولی بهتر است کلام حضرت صادق علیه السلام را به همان
 ظاهرش باقی بگذاریم و توضیحی نسبت به آن نیاوریم. حجتی چون
 صادق آل محمد علیهم السلام نسبت به ششمین فرزندش می گوید لوادر کتبه
 لخدمته. اگر درکش کنم در مقام خدمتش برآیم! چه می فهمیم؟ قدر زر
 زرگر شناسد قدر گوهر گوهری، امام ششم علیه السلام می داند قائم آل محمد علیه السلام
 کیست و معرفت و شناخت نسبت به او دارد که این جمله را می گوید.
 یا بگوید او از من و من از اویم آنگونه که این حدیث بازگو می کند:
 بنتج الله تعالی فی هذه الامة رجلاً منی و انا منه. خدا در این امت بدارد
 بردی را که از من است و من از او هستم هم او که خدایش بوسیله او
 رکات آسمانها و زمین را ظاهر سازد آسمان آبش را فرود آرد و زمین
 بذرش را برون سازد و حیوانات وحشی و درندگان در روزگارش احساس
 امنیت کنند و زمین را از قسط و عدل پر کند آن گونه که امتلاء از ظلم و

۱- غیبت نعمانی باب ۱۳ ح ۴۶ ص ۲۴۵

۲- بحار الانوار ج ۵۱ ص ۱۴۸

جور پیدا نموده.^۱

حدیثی می‌گوئیم و می‌شنویم، می‌خوانیم و می‌نویسیم. آن نازنین مولود از امام صادق علیه السلام است روشن، ششمین فرزند آن حضرت است اما امام ششم از آن مولود نازنین و موعود دلبرین است یعنی چه؟ سرش را باید از جمله‌ای که جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق حضرت حسین علیه السلام فرموده است جویا شد که حسین منی و انا من حسین.

ای چه خوش باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگر یا به یاد ولادت و غیبتش بر خاک نشسته، گریه و فغان برمی‌آورد جمعی از بزرگان اصحاب بر حضرتش وارد شده دیدند حجت خدا حضرت صادق علیه السلام روی خاک نشسته و پوششی موئین کوتاه آستین تن دارد و چون مادری جوان مرده و سوخته دل، می‌گرید و می‌نالند و از حزن و اندوه بر سیمای مبارکش ظاهر است و می‌گوید سیدی غیبتت نفت رقادی و ضیقت علی مهادی و ابتزت منی راحة فوادی، سیدی غیبتت وصلت مصابی بفجایع الابد. آقای من غیبت تو خواب از دیده‌ام برده زمین را بر من تنگ نموده و راحت و آرامش را از دلم ربوده. سیدم غیبت تو مصیبت مرا به سختی‌های همیشگی و ابدی پیوند داده...

سَدیر که در جمع آنان بود گوید عقل‌های ما پرید و دل‌های ما جزع و بی‌تابی شکاف برداشت. گمان کردیم حادثه سخت و واق ناگواری بر حضرتش وارد آمده، عرضه داشتیم ای پسر بهترین خلق، خ

دیده ات را نگریاند چرا این چنین می‌گریید و باران اشک می‌بارید؟ حضرت نفسی بلند کشید و فرمود وای بر شما. صبح امروز در کتاب جفر نگاه می‌کردم و آن کتابی است که مشتمل است بر مرگ‌ها و بلاها و مصائب و آنچه شده و خواهد شد تا قیامت که خدا آن کتاب را به حضرت ختمی مرتب و ائمه بعد از او اختصاص داده است. در آن کتاب تأمل می‌کردم در ولادت و غیبت و طول عمر قائم ما خاندان و بلایا و سختی‌هایی که بر اهل ایمان در روزگار غیبت حضرتش وارد می‌آید، شک و تردیدها که بر دل‌ها در سایه طول غیبت آن حضرت می‌نشیند و ارتداد و بازگشت از دین که به سراغ اکثر مردم می‌آید (با تأمل در این امور) رقت مرا گرفت و این چنین حزن و اندوه بر من مسلط شد...^۱

نمی‌دانم در کنار این گونه احادیث چه باید گفت و در حاشیه‌اش چه باید نوشت صادق آل محمد علیهم‌السلام همان شخصیتی که افتخار انتساب به او را داریم و مکتب و مذهبمان را به او نسبت می‌دهیم. یاد ولادت و غیبت و بلایای روزگار استتار فرزندش مهدی آل محمد علیهم‌السلام این چنین او را بی‌تاب نموده، آن فخر افلاک و املاک را بر خاک نشانده و خواب از چشمش ربوده. اگر این احادیث واقعیت و حقیقت دارد که مسلماً دارد حساب من و امثال من خیلی پاک است، پاک. و کارمان خیلی خراب است، خراب. ما چه می‌گوئیم و چه کشکی می‌سائیم و در چه فکر و خیالی هستیم. غصه غیبت و بلای عصر عزلت، قبل از ولادت آن وجود

۱- کمال الدین باب ۳۳ ح ۵۰ ص ۳۵۲ - ۳۵۴ و غیبت شیخ طوسی ص ۱۰۵ - ۱۰۶ و بحار الانوار ۵۱ ص ۲۱۹ - ۲۲۰

مقدس با دل و دیده جدش حضرت صادق علیه السلام چنین کرده و ما در عصر غیبت و کوران بلایای روزگار اختفاء حضرتش این چنین بی خیال و آسوده بال و در فکر مال و منال و شهرت و مقام که حتی از نام و یاد او هم می خواهیم در مسیر منافع و مقاصد خودمان استفاده کنیم. گویا آن قائم منتظر و حجت موعودی که امام ششم علیه السلام و یا سایر اولیاء این چنین به یادش فغان داشته و بی تاب بودند غیر از آن امام زمانی است که ما می گوئیم و از او یاد می کنیم! بگذریم.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در بغداد بعد از نماز عصر دست به آسمان برمی دارد و برای آن وجود مقدس دعا می کند:

اسئلك باسمك المكنون المخزون الحى القيوم الذى لا يخيب من
سئلك به ان تصلى على محمد وآله وان تعجل فرج المنتقم لك من اعدائك
وانجزله ما وعدته يا ذا الجلال والاكرام

تو را می خوانم به نام پنهان در گنجینه محفوظ که حی قیوم است، همان نام که هر کس از تو به آن نام مسئلت نماید محروم نگردد، از تو می خواهم که بر پیامبر و خاندانش درود فرستاده در فرج آن کس که انتقام تو را از دشمنانت بگیرد شتابگیری و آنچه به او وعده داده ای تحقق بخشی ای صاحب جلال و کرامت.

راوی این حدیث (یحیی بن فضل نوفلی) گوید: وقتی این دعا را از حضرتش شنیدم عرضه داشتم چه کسی است آنکه در حقش چنین دعا می کنید و مسئلت دارید؟ فرمود:

ذَکِ الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ او مهدی خاندان رسالت است آنگاه در مقام توصیف و معرفی او برآمده و همانند کسی که ناز کسی را می‌خرد و قربان او می‌شود فرمود:

پدرم فدای او باد که وسعت و گشایش در ناحیه سینه و شکم دارد. همو که ابروانی پیوسته و ساقهائی باریک دارد. فاصلهٔ میان دو شانهاش بسیار و رنگش گندم‌گون است که زردی شب زنده‌داری بر چهره‌اش با گندم‌گونی آمیخته است، پدرم فدای او باد که شبها در مقام رعایت و دیدار ستارگان برمی‌آید و پیوسته در رکوع و سجود است، پدرم فدای او که در راه خدا به سرزنش سرزنش کنندگان توجهی نکند، همان که چراغ شبهای تار است، پدرم به فدای او باد که قیام به امر خدا بنماید.^۱

چون از حضرت رضا علیه السلام سؤال شد:

من القائم منکم؟ قائم شما دودمان کیست؟ فرمود چهارمین فرزند من است که پسر بانوی کنیزان است. خدا بوسیلهٔ او زمین را از آلودگی ستم پاک سازد و از هر ظلمی پاکیزه بدارد. هم اوست که مردم در ولادتش شک کنند. و قبل از خروجش صاحب غیبت باشد و چون بیاید زمین به نورش روشن گردد و ترازوی داد و میزان عدل میان مردم بگذارد و کسی به کسی ستم ننماید و زمین برایش پیچیده شود و سایه برای او نباشد. و منادی از آسمان به نام او ندا دهد که همهٔ مردم بشنوند الا ان حجة الله



قد ظهر عند بیت الله فاتبعوه فأن الحق معه . آگاه باشید که حجت خدا کنار خانه خدا ظاهر شد از او پیروی کنید که حق با اوست.^۱

همچنین وقتی جناب ابی القاسم عبدالعظیم حسنی - مدفون در ری - به محضر امام نهم حضرت جواد الائمه علیه السلام شرفیاب شد و می خواست از حضرتش سؤال کند که آیا قائم علیه السلام همان مهدی است یا غیر او (قبل از اینکه پرسد) حضرت فرمود:

یا ابا القاسم ان القائم منا هوا المهدي الذي يجب ان ينتظر في غيبته و يطاع في ظهوره وهو الثالث من ولدي . ای ابا القاسم به درستی که قائم از ما خاندان همان مهدی است که واجب است در روزگار غیبت انتظارش را کشیدن و در زمان ظهور فرمان پذیرش بودن و او سومین فرزند من است... و هر آینه خدای تبارک و تعالی امر او را در یک شب اصلاح کند آنگونه که امر کلیمش موسی علیه السلام را برای یک شب به انجام رسانید... پس فرمود: افضل اعمال شیعتنا انتظار الفرج، برترین اعمال شیعیان ما انتظار فرج است.^۲

حضرت ابی الحسن الهادی علیه السلام به ابی هاشم جعفری که از خواص اصحابش بود فرمود:

جانشین پس از من فرزندم حسن است پس چگونه اید شما با جانشین بعد از جانشین من؟ ابی هاشم عرضه داشت: برای چه؟ خدا مرا

۱- کمال الدین باب ۳۵ - ح ۵ ص ۳۷۲

۲- کمال الدین باب ۳۶ ح ۱ ص ۳۷۷

فدای شما گرداند؟ فرمود چون شما از دیدار حضرتش محرومید، و بردن نام شریفش برای شما روا نیست گوید عرض کردم پس چگونه از او یاد کنیم؟ فرد بگوئید: الحجة من آل محمد ﷺ حجت از خاندان رسالت ﷺ^۱

آری و سرانجام پدر بزرگوارش حضرت عسگری ﷺ در زندان از نوردیده‌اش یاد می‌کند و بشارت ولادتش را می‌دهد.

عیسی بن صبیح گوید: حضرت ابی محمد حسن بن علی ﷺ در حبس بر ما وارد شد و من حضرتش را می‌شناختم به من فرمود تو شصت و پنج سال و یک ماه و دو روز از عمرت گذشته است. من کتاب دعائی همراه داشتم که تاریخ ولادتم در آن نوشته شده بود، نگاه کردم دیدم همان گونه است که حضرت خبر دادند، آنگاه به من فرمود پسری داری؟ گفتم نه (در حق من دعا کردند) بارالها به او فرزندی عنایت کن که بازو و کمک او باشد که خوب یار و توانی است فرزند. سپس این بیت شعر را خواندند:

من کان ذاعضد یدرک ظلامته ان الذلیل الذی لیست له عضد

هر کس صاحب بازو و عضد بود (فرزند و یاری داشت) به مظالم خود می‌رسد و حقش ضایع نمی‌شود بدرستی که ذلیل آن کسی است که بازوئی ندارد.

من به حضرتش عرضه داشتم شما فرزندی دارید؟ فرمود آری به خدا

سوگند به زودی صاحب پسری می شوم که زمین را به داد بدارد اما نه
فرزندی ندارم.^۱

چون آنچه خبر داده بود محقق می شود و فرزند گرامیش به او
می آید سپاس حق می آورد. احمد بن اسحاق گوید: شنیدم حضرت
عسکری علیه السلام می فرمود:

الحمد لله الذي لم يخرجني من الدنيا حتى اراني الخلف من بعدي، اذ
الناس برسول الله صلى الله عليه وسلم خلقاً وخلقاً. يحفظه الله تبارك وتعالى في غيبته.
يظهره فيملا الارض عدلاً وقسطاً كما ملئت جوراً وظلماً^۲

حمد مخصوص آن خداست که مرا از دنیا نبرد (زنده ماندم)
جانشین و خلف بعد از خودم را به من نشان داد (نور دیده ام به دنیا آمد
او را دیدم) همان که شبیه ترین مردم است به رسول خدا صلى الله عليه وسلم از جهت
خلقت و اخلاق خدای تبارک و تعالی او را در روزگار غیبتش محفوظ
بدارد. سپس او را ظاهر نموده که زمین را از عدل و قسط پر سازد
همانطور که از جور و ظلم مملو شده است.

آری همه از او می گویند و همه بشارت ولادت و ظهور او را می دهند
و همه در انتظار آمدن او هستند. هر کس به هر نحوی که ممکن است
او را می جوید و رهنمون به او می شود که چه به جا است تضمین زیباتر
که مرحوم شیخ بهاء الدین عاملی نسبت به غزل خیالی بخارائی دارد
این جا بیاوریم.

۱- بخار الانوار ج ۵۱ ص ۱۶۲

۲- کمال الدین باب ۳۸ ج ۷ ص ۴۰۹

تا کی به تمنای وصال تو یگانه
 اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه
 خواهد به سر آمد شب هجران تو یا نه؟
 ای تیر غمت را دل عشاق نشانه
 جمعی به تو مشغول و تو غایب ز میانه
 رفتم به در صومعهٔ عابد و زاهد
 دیدم همه را پیش رخت راکع و ساجد
 در میکرده رهبانم و در صومعه عابد
 گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد
 یعنی که تو را می طلبم خانه به خانه
 روزی که برفتند حریفان پی هر کار
 زاهد سوی مسجد شد و من جانب خمار
 من یار طلب کردم و او جلوه گه یار
 حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار
 او خانه همی جوید و من صاحب خانه
 هر در که زخم صاحب آن خانه توئی تو
 هر جا که روم پرتو کاشانه توئی تو
 در میکرده و دیر که جانانه توئی تو
 مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو
 مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه



بلبل به چمن زان گل رخسار نشان دید
 پروانه در آتش شد و اسرار عیان دید
 عارف، صفت روی تو در پیر و جوان دید
 یعنی همه جا عکس رخ یار توان دید
 دیوانه منم من که روم خانه به خانه
 عاقل به قوانین خرد راه تو پوید
 دیوانه برون از همه آئین تو جوید
 تا غنچه بشکفته این باغ که بوید
 هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید
 بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه
 بیچاره - بهائی - که دلش زار غم تو است
 هر چند که عاصی است ز خیل خدم تو است
 امید وی از عاطفت دمبدم تو است
 تقصیر - خیالی - به امید کرم تو است
 یعنی که گنه را به از این نیست بهانه^۱
 آری هر کس به زبانی صفت حمد او می گوید و ثنای او می آورد و
 نوید او را می دهد و به یاد او آه می کشد و می گیرد. که برای شاهد گفتار و
 اقامه برهان نسبت به آنچه در آغاز آوردیم به همین مقدار بسنده
 می کنیم. که در خانه اگر کس است یک حرف بس است.

دیدیم چگونه ابتداءً خود حق متعال از ولادت و غیبت و ظهور آن وجود مقدس سخن به میان آورده و از رسول خدا ﷺ تا حضرت عسکری علیه السلام همگی به او رهنمون گشته و گاهی با اشک شوق ولادت و دیدارش، و گاهی با فرح و شادمانی روزگار ظهورش، و زمانی با دیدهٔ نمناک از غم غیبت و روزگار هجرانش، از او یاد کرده‌اند. در فصل بعد ان شاء الله تعالی به عنوان نمونه آنچه از سایر انبیاء نسبت به آن میلاد مسعود و مولود موعود رسیده است اشاره می‌کنیم.

این فصل را با نقل چند بند از مسقط شیوای شمس اصطهباناتی خاتمه می‌دهیم

ای باد صبا یک دم بگذر ز سر کویش

وانگه به وزیدن آی بر سنبل گیسویش

یک رشته به دست آور از سلسلهٔ مویش

یا آنکه به ما آور یک نکهتی از بویش

تا ناز کنی زین پس بر نافهٔ تاتاری

آمد پسری آن کو، هر دیده به راهش بود

آن کو همهٔ آفاق مشتاق نگاهش بود

آن کو همه را آمال آن عارض ماهش بود

آن کو همه را مقصد آن خال سیاهش بود

آمد که کند دین را با قدرت حق یاری

هم پادشه گیتی هم منتخب دوران

هم نسل رسول الله هم نجل شه مردان

هم خیل رسل را ماه هم جان و هم او جانان

هم فاطمه را چون چشم هم نرجس را چون جان

هم معدلتش آئین هم رسم نکو کاری

از روز ازل عالم خود منتظرش باشد

چشم و دل عشاقش دائم به رهش باشد

این بعثت و این نهضت حق در نظرش باشد

تا بعد هزاران قرن طرح دگرش باشد

یعنی که نظام کل سازد به کفش جاری

امروز در این غوغا مولای خلائق اوست

حلال مشاکل اوست کشف حقایق اوست

بر نیروی هر ملت هم غالب و فائق اوست

بینای مصالح اوست دانای دقائق اوست

بر دولت او ختم است آئین جهان داری

او بر حق و هر دعوی با حضرت او هیچ است

هر قدرت و هر نیرو در قدرت او هیچ است

این عالم و ما فیها با همت او هیچ است

هر افسر و هر اورنگ با شوکت او هیچ است

روزی که جهان گیرد با صولت قهاری

ادریس هوا خواهش عیسی است عنان دارش

الطاف خداوندی شد لشکر و سالارش

او حامی ما مخلوق خالق همه جا یارش
 نظم همه موجودات امروز بود کارش
 خیل ملکش باشد چون هیبت درباری
 هم آدم و هم خاتم هم احمد و هم محمود
 هم دولت او جاوید هم طالع او مسعود
 هم چاکر او محبوب هم دشمن او مردود
 روزی که عیان گردد بر مردم خواب آلود
 یکباره جمال حق بینند به بیداری
 میدان همه آفاق تنگ است به جولانش
 سرهای سرافرازان گوی خم چوگانش
 بسته است حیات ما، بر آن لب خندانش
 سر هدیه درگاهش جان بدرقه جانش
 بپذیرد اگر از ما داریم سبک باری
 تو حاکم و ما محکوم تو سید و ما بنده
 ما نائم و تو قائم ما مرده و تو زنده
 ما کور دل و جاهل تو روشن و تابنده
 ما پست و زبون و سست تو شاه و برازنده
 تو عرشی و ما فرشی تو نوری و ما ناری
 از فرقت روی تو دلها به خدا خون شد
 سر رشته عمر ما از کف شد و بیرون شد

باز آ که دل خلقی دیوانه و مجنون شد

باز آ که ستمکاری در کسوت قانون شد

باز آ که بسی گرم است بازار دل آزاری

باز آ که زمین خالی است از عاقل و فرزانه

باز آ که به دین آمیخت یک سلسله افسانه

باز آ که شعار خلق شد مطرب و میخانه

باز آ که عدوی ما است هم کاسه و پیمانه

باز آ که عزیزان راست پیش همه کس خواری

ای ثانی حیدر خیز بر توسن عزت پر

از چهره نقاب افکن در غزوه رکاب آور

از معرکه گیتی مردانه برآور سر

می ریز ز اعدا خون می تار به بحر و بر

آسان کن از این غوغا هر مشکل و دشواری

تا غاشیه مدحت دادند مرا بر دوش

جز مدح و ثنای تو از هر سخنم خاموش

از کجروی دوران رفته است ز مغزم هوش

بی مهری این مردم آورده مرا در جوش

تا چند کجا شاهها - شمس - از غم تو زاری^۱

۱- دیوان شمس / صطهباناتی - منظومه شمس - ص ۳۷۵ - ۳۸۰

قسمت دوم

تفسیر و تاویل

یک آیه

و لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر

ان الارض يرثها عبادي الصالحون

سورة انبياء - آیه ۱۰۵

و سوگند که هر آینه، پس از نوشتن در ذکر،

در زبور نگاشتیم که البته بندگان شایسته

من زمین را به ارث خواهند برد.

این آیه شریفه قرآن از جمله آیاتی است که ارتباط مستقیم با مولودی که از آغاز عالم نوید ولادت و بشارت قیام و ظهورش داده شده دارد.

خوب است از این جهت که سخن راجع به این آیه تا حدودی کامل باشد ابتداءً به تفسیر ظاهر آیه پردازیم:

شیخ الطائفة مرحوم محمد بن الحسن الطوسی (قدس الله سره القدوسی) چنین آورده است:

گفته شده مقصود از زبور کتب انبیاء گذشته است یعنی در آنها نوشتیم پس از آنکه در امّالکتاب و لوح محفوظ ثبت کرده بودیم، و گفته شده مراد از زبور،



زبور حضرت داوود علیه السلام است. یعنی در زبور داوود نوشتیم بعد از آنکه در ذکر یعنی در تورات موسی علیه السلام نوشته بودیم و جمعی گفته‌اند معنای بعد الذکر قبل الذکر است و مراد از ذکر قرآن است، در آن‌ها نوشتیم که زمین را بندگان صالح من به ارث می‌برند. برخی گفته‌اند مقصود از زمین، زمین بهشت است که به بندگان صالح حق متعال می‌رسد. و برخی گفته‌اند مراد زمین دنیا است. که پس از رانده شدن کفار به مؤمنین از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به ارث می‌رسد. و کسانی هم زمین را به دیار شام تفسیر کرده‌اند که نصیب صالحان بنی اسرائیل می‌گردد و حضرت باقر علیه السلام فرموده است: به درستی که این آیه وعده‌ای است برای اهل ایمان که آنان وارث همه زمین می‌گردند.^۱

قدوة المفسرين مرحوم جمال الدین شیخ ابوالفتوح رازی در این آیه

شریفه چنین گوید:

اصحاب ما به این آیت استدلال کرده‌اند بر خروج مهدی علیه السلام و وجه استدلال آن که گفتند خدای تعالی گفت من در کتاب اوایل نوشته‌ام یکی از پس دیگری و بر پیغمبر مقدم فرستاده که من، جمله زمین را

[برای آن که لام تعریف جنس است و استغراق را باشد و از اطلاق او جز زمین دنیا نشناسند] به میراث به بندگان صالح دهم، و اطلاق قدیم تعالی در حق شخصی. لفظ صالح دلیل بر عصمت او کند. برای آن که یکی از ما که تزکیهٔ غیری کند آن باشد که گواهی دهد بر صلاح ظاهر او، برای آنکه باطنش نداند و بر آن مطلع نباشد، چون خدای تعالی این تزکیه کند دلیل عصمت مزگی^۱ باشد، برای اینکه او عالم است به ظاهر و باطن و مطلع بر اسرار و نهانی، و در امت کس به عصمت ائمه نگفت و اثبات معصومی نکرد جز امامان پس از این وجه دلیل کند بر آن که مراد به آیت، معصومین باشند. اگر گویند صالحین جمع است و او یکی است، جواب گوئیم برای توقیر و تعظیم واحد را به لفظ جمع بر خوانند، دگر آن که روا بود که مراد او باشد و جماعتی از اصحاب او، چرا که عصمت او معلوم باشد به دلیل و عصمت ایشان مجوز ما را معلوم نباشد از جهت آن که بر تعیین ایشان دلیلی نیست.^۱

امین الاسلام مرحوم طبرسی (اعلی الله مقامه) گوید:

۱- روح الجنان و روح الجنان - تفسیر ابوالفتوح رازی - ج ۸ ص ۶۴ - ۶۵



«حضرت باقر علیه السلام فرموده است آنان - عباد صالح - اصحاب مهدی علیه السلام هستند در آخرالزمان و دلالت بر این معنی دارد آنچه خاص و عام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده‌اند که فرمود اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز هر آینه آن روز را خدای تعالی طولانی بدارد. تا مرد صالحی از اهل بیت من برانگیخته شود. و زمین را به داد بدارد آن گونه که از بیداد پر شده است. و در این زمینه روایات بسیاری رسیده است و آنچه از انس بن مالک نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود پیوسته کار شدت یابد و مردمان به بخل و حرص گرایند و دنیا پشت کند و قیامت برپا نشود مگر بر بدترین مردمان، و مهدی نباشد مگر عیسی بن مریم، پس این حدیثی است که تنها محمدبن خالد جندی نقل کرده و او مردی است مجهول مضاف بر اینکه گاهی از این و گاهی از آن نقل نموده، و روایاتی که دلالت بر ظهور مهدی علیه السلام دارد، دارای سندهای صحیحه بوده و بیان‌گر این حقیقت است که آن حضرت از عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. ابو داوود - صاحب سنن - از ام سلمه از پیامبر اکرم آورده است که فرمود: المهدی من عترتی من ولد فاطمه

- مهدی علیه السلام از عترت من و از فرزندان فاطمه علیها السلام است.^۱

سیوطی در این آیه شریفه احتمالات بسیاری از ابن عباس، سعید بن جبیر، شعبی، ابن زید، و دگران آورده است. ولی تنها حدیثی که نقل می‌کند آن هم از تاریخ بخاری این روایت است: قال رسول الله صلى الله عليه وآله قال الله تعالى ان الارض يرثها عبادي الصالحون فنحن الصالحون^۲ رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود خدای تعالی فرموده است بدرستیکه زمین را بندگان صالح و شایسته من ارث می‌برند، پس ما هم صالحان و شایستگان. مهین مفسر شیعه مرحوم علی بن ابراهیم قمی گوید:

«الكتب كلها ذكر... الصالحون، القائم عليه السلام و

اصحابه قال والزبور فيه ملاحم و تحمید و تمجید و دعاء».^۳ (تمامی کتب آسمانی ذکر است و آن بندگان صالح که وارث زمین می‌گردند حضرت قائم عليه السلام و اصحاب او هستند. و در زبور اخبار آینده و حمد و سپاس و تمجید و ستایش حق متعال و دعا و نیایش بوده است.)

مفسر سترک قرن دهم مرحوم سید شرف الدین استرآبادی این احادیث را در ذیل آیه شریفه آورده است.

۱- مجمع البیان ج ۷ ص ۶۷

۲- درالمنثور ج ۴ ص ۳۴۱

۳- تفسیر قمی ج ۲ ص ۷۷

عن ابی جعفر علیه السلام قال قوله عزوجل - ان الارض
یرثها عبادى الصالحون - هم آل محمد علیهم السلام حضرت
باقر علیه السلام فرمود: کلام خدای - صاحب عزت و
جلالت - که فرموده است بدرستی که زمین را
بندگان صالح من به ارث می‌برند. آنان آل محمد
خاندان رسالت علیهم السلام هستند.

عن ابی صادق، قال سئلت ابا جعفر علیه السلام عن قول
الله عزوجل - ولقد كتبنا فی الزبور - الایه - قال: نحن
هم قال قلت - ان فی هذا البلاغاً لقوم عابدين قال:
هم شیعتنا.

چون ابی صادق از امام پنجم علیه السلام از این آیه
پرسید فرمود مائیم آنان (عباد صالحی که این آیه
شریفه می‌گوید ما دودمان هستیم) و چون از آیه
بعد سؤال کرد که در این امر بلاغ و رسیدنی است
برای گروهی که اهل عبادت و نیایش هستند.
فرمود: آنان شیعیان ما هستند.

عن ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام فی قوله
عزوجل ولقد كتبنا فی الزبور... الایه قال: آل
محمد صلی الله علیه و آله ومن تابعهم علی منها جهنم - والارض -
ارض الجنة.

حضرت کاظم علیه السلام در این آیه شریفه فرمود:

مقصود اهل بیت پیامبرند و کسانی که پیرو آنان بوده و بر روش و منهج آن خاندان زندگی کنند، و زمین زمین بهشت است.

عن ابی جعفر علیه السلام قال قوله عزوجل - ان الارض یرثها عبادى الصالحون هم اصحاب المهدى فى آخر الزمان.^۱

حضرت باقر (سلام الله علیه) در این آیه فرمود - عباد صالح - یاران حضرت مهدی علیه السلام در آخر الزمان هستند.

جامع معقول و منقول مرحوم ملا محسن فیض کاشانی در ذیل این آیه شریفه آورده است:

«و فى رواية اخرى و انزل الله عليه - يعنى على داوود - الزبور فيه تمجيد و تمجيد و دعا و اخبار رسول الله و امير المؤمنين و الائمة من ذريتهما عليهما السلام و اخبار رجعة و ذكر القائم عليه السلام»^۲

در روایت دیگری آمده است که خداوند متعال زبور را بر داود پیامبر فرو فرستاد که در آن حمد و سپاس، تمجید و ستایش، دعا و نیایش بوده اخباری نسبت به رسول خدا و امیر مؤمنان و ائمه

۱- تاویل الایات الظاهره فی فضائل العترة الطاهرة. ج ۱ ص ۳۳۲

۲- تفسیر صافی ج ۵ ص ۱۰۷

از ذریه آنان (سلام الله علیهم اجمعین) در آن آمده بود. همچنین جریان رجعت و امام قائم علیه السلام در آن یاد شده بود.

و آخرین حدیث را در این آیه شریف از کافی شریف بیاوریم که مرحوم کلینی بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام آورده است.

«عن عبدالله بن سنان عن ابي عبدالله عليه السلام انه سئل عن قول الله عزوجل

— ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر — ما الزبور وما الذكر؟ قال: الذكر عند الله و

الزبور الذي انزل على داوود وكل كتاب نزل فهو عند اهل العلم ونحن هم.^۱

عبدالله بن سنان از این آیه شریفه از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد و

پرسید زبور چیست؟ و ذکر کدام است؟ حضرت در جواب فرمود: ذکر نزد

پروردگار است و زبور آن کتابی است که بر داوود علیه السلام نازل شده است و

هر کتابی که از آسمان فرود آمده پس آن کتاب در نزد اهل علم است و

ما هستیم آن اهل علم، که تمامی کتب نزد آنها است.

آنچه در این آیه شریفه از طریق خاصه و عامه حدیث رسیده است

بیان گر این حقیقت است که خاندان رسالت علیهم السلام و اصحاب و یاران امام

عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) وارث زمین خواهند شد و

مجموعه روایات به جز یک حدیث از امام هفتم علیه السلام زمین را زمین

معهود مورد نظر یعنی زمین همین عالم معرفی می کند و نتیجتاً آیه

شریفه در مقام بیان آینده ای درخشان و روشن برای زمین است که جمع

۱- اصول کافی - کتاب الحجة - باب ان الائمة ورثوا علم النبی و جمیع الانبیاء ح ۶

صالح و شایسته (آن هم صالحان و شایستگان که صلاح و شایستگی آنها مورد رضا و امضاء حق متعال است) عهده دار شئون زمین می‌گردند که فعلاً در این جهت آیه سخنی نمی‌آوریم که مجالی وسیع می‌خواهد و به آوردن ابیاتی از شکوی و توسل مرحوم جوهری بسنده می‌کنیم.

ای ولی عصر و امام زمان

ای سبب خلقت کون و مکان

ای به ولای تو تولای ما

مهر تو آئینه دل‌های ما

تا تو زما روی نهان کرده‌ای

خون به دل پیر و جوان کرده‌ای

خیز ببین ای شه دنیا و دین

کفر گرفته همه روی زمین

عالم ما عالم دیگر شده

آینه دهر مکرر شده

شرع نبی یکسره بر باد رفت

دین ز کف بنده و آزاد رفت

خانه ایمان همه ویران ببین

گبر و مسلمان همه یکسان ببین

ای به تو امید همه خاکیان

بلکه امید همه افلاکیان

شمس و فلک شمسۂ ایوان تو است
 جن و ملک بنده دربان تو است
 مطلع و الشمس بود روی تو
 مظهر واللیل دو گیسوی تو
 دیده خلقی همه در انتظار
 کز پس این پرده شوی آشکار
 هر چه ز بیگانه و خیل تواند
 جمله در این راه طفیل تواند
 محتجب از خلق جهان تا به کی؟
 در پس این پرده نهان تا به کی؟
 ما که نداریم به غیر از تو کس
 ای شه خوبان تو به فریاد رس
 خیز و بکش تیغ دوسر از نیام
 ای شه منصور پی انتقام
 خیز و جهان پاک ز ناپاک کن
 روی زمین پاک ز خاشاک کن
 «ذاکر» بیچاره همه صبح و شام
 می کند از دور به کویت سلام
 مطلب دیگری که از این آیه شریف استفاده می شود و مربوط به

سخن فعلی ما می‌باشد و به همین جهت هم این فصل را گشودیم این است که این حقیقت در کتب سابقه و نوشته‌های پیشینیان از جمله زبور داوود علیه السلام درج شده بوده نوید این مولود و بشارت قیام و ظهورش علاوه بر اینکه پس از ذات کبر یا مکرر در مکرر در بیان نقطه ختمیه رسالت و وصیاء گرامیش آمده در میان انبیاء سلف و پیامبران گذشته هم مورد سخن بوده، در کتب آنها هم ذکر شده است و همه این‌ها همان سخن را ناپید می‌کند که در اول گفتیم: همه بشارت او را داده‌اند و او مبشر کل است و کل بشارت. این آیه شریفه اشارتی به آنچه در این زمینه در زبور داوود نبی علیه السلام آمده دارد که خوب است برای بهتر روشن شدن آنچه آیه کریمه به آن نظر دارد ترجمه چند آیه از زبور را بیاوریم.

«به سبب شیرین خویش را مشوش مساز، و

بر فتنه انگیزان حسد مبر، زیرا مثل علف به زودی

بریده می‌شوند، و مثل علف زرد پژمرده خواهند

شد... خود را مشوش مساز که البته باعث گناه

خواهد شد، زیرا که شیرین منقطع خواهند شد، و

اما منتظران خداوند وارث زمین خواهند بود. هان

بعد از اندک زمانی شریر نخواهد بود، در مکانش

تأمل خواهی کرد و نخواهد بود، و اما حلیمان وارث

زمین خواهند شد. و از فراوانی سلامتی متلذذ

خواهد گردید، شریر بر مرد عادل شوری می‌کند، و

دندانهای خود را بر او می‌افشرد، خداوند بر او

خواهد خندید، زیرا که می بیند که روز او می آید، شیران شمشیر را برهنه کرده و کمان را کشیده اند تا مسکین و فقیر را بیندازند، و راست روان را مقتول سازند، شمشیر ایشان به دل خود ایشان فرو خواهد رفت، و کمانهای ایشان شکسته خواهد شد، نعمت اندک یک مرد صالح بهتر است از اندوخته های شیران کثیر، زیرا که بازوهای شیران شکسته خواهد شد، و اما صالحان را خداوند تأیید می کند. خداوند روزهای کاملان را می داند و میراث ایشان خواهد بود تا ابد الابد. در زمان بلا خجل نخواهند شد، و در ایام قحط، سیر خواهند بود. زیرا شیران هلاک می شوند، و دشمنان خداوند مثل خرمی مرتعها فانی خواهند شد... و اما صالح رحیم و بخشنده است، زیرا آنانیکه از وی برکت یابند وارث زمین گردند، و اما آنانیکه ملعون وی اند منقطع خواهند شد... از بدی بر کنار شو و نیکوئی بکن، پس ساکن خواهی بود ابد الابد. زیرا خداوند انصاف را دوست می دارد. و مقدسان خود را ترک نخواهد فرمود. ایشان محفوظ خواهند بود تا ابد الابد، و اما نسل شریر منقطع خواهد شد، صالحان وارث زمین خواهند بود،

و در آن تا ابد سکونت خواهند نمود، دهان صالح حکمت را بیان می‌کند، و زبان او انصاف را ذکر می‌نماید، شریعت خداوند وی در دل اوست، پس قدم‌هایش نخواهد لغزید. شیر بر برای صالح کمین می‌کند، و قصد قتل وی می‌دارد... منتظر خداوند باش و طریق او را نگاه دارد تا تو را به وراثت زمین برافرازد. چون شیران منقطع شوند آن را خواهی دید... مرد کامل را ملاحظه کن و مرد راست را ببین زیرا که عاقبت آن مرد سلامتی است اما خطاکاران جمیعاً هلاک خواهند گردید و عاقبت شیران منقطع خواهد شد و نجات صالحان از خداوند است. در وقت تنگی او قلعهٔ ایشان خواهد بود و خداوند ایشان را اعانت کرده، نجات خواهد داد. ایشان را از شیران خلاص کرده، خواهد رهانید. زیرا بر او توکل دارند^۱.

با دقت بیشتر در این آیاتی که از زبور آوردیم به چند نکته پی

می‌بریم:

۱- با توجه به اینکه کتاب‌های انبیاء سلف و پیامبران گذشته نوعاً از تحریف محفوظ نمانده و در طول تاریخ گرفتار زیاده و نقیصه و کاستی و

۱- کتاب مزامیر داود - زبور - مزمورسی و هفتم گزینش از آیات ۱ تا ۴۰.

فزونیهای بسیار گردیده مع ذلک هنوز هم بسیاری از حقایق و واقعیتهای در گوشه و کنار آنها به چشم می خورد.

۲- این آیات و بسیاری از آیات دیگر کتابهای مقدی بیانگر این حقیقت است که ادیان الهی و شرایع آسمانی در کلیات و اصول با یکدیگر توافق داشته، چون سرچشمه همه آنها در فطرت و نهاد آدمی موجود بوده و همه آنها انسان را به همان چه فطرت سالم دعوت به آن می کند می خوانند و لذا می بینم در این آیات از شرّ و بدی و شریری و بدان، به بدی یاد می شود و از نیکان و صالحان به خوبی نام به میان می آید.

۳- از این آیات با وضوح و روشنی همان چه آیه شریفه مورد بحث بیان می کند استفاده می شود اگر قرآن کریم فرمود: ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون دیدیم چگونه در چند جای این آیات از ارث بردن منتظران و صالحان زمین را سخن به میان آمده است. و اوصاف و خصوصیهایی برای آنان بازگو شده که کاملاً با آنچه آیه شریفه اشاره دارد و روایات به تصریح بیان می کند قابل تطبیق است و چه بسا ممکن است در زبور قبل از تحریف مطلبی که آیه کریمه می گوید با وضوح بیشتری ذکر شده بوده که فعلاً در اختیار ما قرار ندارد و آن زمان که صاحب این آیه آن امام صالح که وارث همه موارث انبیاء سلف و پیامبران گذشته است بیاید و آنها را بیاورد که از جمله آنها زبور واقعی داود علیه السلام است در آن زبور حقیقت بازگو شده در این آیه را واضح تر و روشن تر مشاهده خواهیم کرد.

نگرشی در جایگاه این آیه:

آنچه در این جا به نظر می‌رسد و قابل توجه و دقت است، این است که این آیه شریفه در اواخر سوره انبیاء آمده است. با نگرشی کوتاه که بر آیات سوره انبیاء داشته باشیم شاید بتوانیم ارتباط خاصی را میان این آیه و آیات قبل این سوره به دست آوریم. قسمتی از آیات این سوره بیان‌گر اهانت‌ها و اتهاماتی است که مشرکین نسبت به رسول خدا ﷺ داشته‌اند سپس در مقام بیان این حقیقت بر می‌آید که پیامبران قبل از شما هم با چنین وضعی روبرو بوده‌اند و پیوسته سبک سران و کج اندیشان با استهزاء و تمسخر با آنان مواجه می‌شدند. جمعی از پیامبران را نام برده و به اجمال و تفصیل از آنان سخن به میان می‌آورد چونان حضرات موسی، هارون، ابراهیم، اسحاق، یعقوب، لوط، نوح، داود، سلیمان، ایوب، اسماعیل، ادریس، ذالکفل، یونس، زکریا، یحیی، مریم و فرزندش عیسی ﷺ و در میان، رنجش‌ها و اذیت و آزارهایی را که دیده‌اند و متحمل شده‌اند خاطر نشان می‌سازد، تا سرانجام به این آیه شریفه می‌رسد:

و لقد کتبا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون.

کلیم ما موسی، رنج بسیار دیدی.

پیامبر ما، هارون تهمت و افترا شنیدی.

خلیل ما، با نمرودیان به ستیز برخاستی و یک تنه چونان امتی

واحد در برابر بت پرستان استقامت نمودی و به آتش در افتادی.

نوح، رسول سالخورده و نوحه گرما، چه طعنه‌ها که شنیدی و چه



سخریه‌ها و بی‌حرمتی‌ها که ندیدی.

لوط، پیامبر ساکن در آبادی خبیثان و منحرفان که تو ار دست کم گرفتند و گوش به سخنت ندادند تا فریادت به ایس منکم رجل رشید^۱ برخاست.

ای خلیل رنج دیده و آتش پذیرنده ما، ابراهیم.

ای چویان پشمینه‌پوش و صحراگرد ما موسی.

ای پیرمرد کشتی‌ساز و کشتی‌بان رنج‌دیده و کتک‌خورده ما، نوح.

ای پیامبر داغ‌دیده ما، زکریا و ای رسول سر داده در راه ما، یحیی.

ای محور بلایا و سختی‌ها، ایوب.

ای زندانی آبی و محبوس دریائی، یونس.

ای و ای رسولان والامقام و پیامبران عظیم‌الشان ما، که در زندگی سختی بسیار دیدید و رنج فراوان کشیدید. ناهلان قدرتان را شناختند و فرومایگان پاس حرمت و کیانتان را نداشتند. مظلوم زندگی کردید و مظلوم از دنیا رفتید. حزین و غمین نباشید و بدانید که روزی فرا می‌رسد و به همه این نابسامانیها خاتمه داده می‌شود، بساط ظلم برچیده می‌گردد، نشانی از این ناهلان و ستم‌آوران باقی نمی‌ماند و صالحان و شایستگان زمین را به ارث می‌برند.

در ناامیدی بسی امید است پایان شب سیه سفید است

داود خوش نوای ما، آیاتی از زبور را که بر تو فرستادیم بخوان و با آن

نغمه و آهنگ دلربایت که حتی پرندگان را به وجد می‌آوری به این آیات مترنم شو و خلق را نوید ده که: نسل شیر منقطع خواهد شد، صالحان وارث زمین خواهند بود.

ای پیامبر کمر خمیده و ای رسول دیده از دست داده و یا اسفی از دل برکشیده و شکوی در فراق فرزند به درگاه ما آورده، یعقوب، تو هم بشنو: یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور

کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور
این دل شوریده حالش به شود دل بد مکن

وین سر شوریده باز آید به سامان غم مخور
دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نبود

دایماً یکسان نباشد حال دوران غم مخور
گر بهار عمر باشد باز بر تخت چمن

چتر گل در سرکشی ای مرغ خوشخوان غم مخور
ای دل ار سیل فنا بنیاد هستی برکند

چون تو را نوح است کشتی بان ز طوفان غم مخور
هان مشو نومید چون واقف نه‌ای از سرّ غیب

باشد اندر پرده بازی‌های پنهان غم مخور
در بیابان گر ز شوق کعبه خواهی زد قدم

سرزنش‌ها گر کند خار مگیلان غم مخور
گر چه منزل بس خطرناک است و مقصد بس بعید

هیچ راهی نیست کو را نیست پایان غم مخور

حال ما و فرقت یاران و آزار رقیب

جمله می‌داند خدای حال گردان غم مخور

حافظا در کنج فقر و خلوت شبهای تار

تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور^۱

آری یعقوب بادیه هجران غم مخور، تو تلخی فراق دیدی و سرانجام

شهد وصال هم چشیدی. اما یکهزار و یکصد و شصت سال است که

پیوسته جمعی چون تو یعقوب، در وادی هجران، حیران و جرعه نوش از

کوزه زهر فراق با دستی لرزان و چشمی گریان و دلی بریان هستند. تا

کی آن یوسف گم گشته که یوسف یعقوب کنعانی به مهر او مفتخر است

و او هم آرزوی دیدارش را دارد از چاه غیبت به در آید و از وادی غربت و

دیار عزلت رهائی یابد، خدایش حکم فرجش را امضا نموده و فرمان

ظهور موفورالسرورش را صادر نماید.

کجا بودیم و به کجا رسیدیم، این فصل را برای تفسیر و تأویل آیه‌ای

راجع به آن وجود مقدس گشوده بودیم که قلم به اینجا رسید دیگر عنان

اختیار از کف ربود که دیگر در چنین وادی گویا قلم هم درد فراق را

می‌فهمد و تلخی هجران را می‌کشد و او هم می‌خواهد بنالد و بگرید و با

بقیه قلم‌ها هم دست شده دست به دعا بردارد: ن والقلم وما یسطرون

بسراید و از خدا بخواهد که دیگر قلم بردارد و حکم ظهورش را امضا

نموده و طومار غیبتش را در هم نوردد آخر قلم می‌بیند که از نوک قلم‌ها

چه زهرها می‌ریزد و از نیش خامه‌ها چه نیش‌ها زده می‌شود و چگونه به ساحت مقدّس آن ناز پرورده خطیرةالقدس کبریا و ناظر شجره طوبی و سدرةالمنتهی جسارت و اهانت می‌شود. دوستان نادان از یک سو و به گونه‌ای، دشمنان مغرض هم از یک جهت و به نحوی.

با نقل چند بند از این مسمّط شیوا و چکامه غزا این فصل را خاتمه می‌دهیم.

قَبْلَهُ كَاتِنَات كَعْبَةُ كَوَى او

ما سَوَى را مطاف قد دلجوی او

باب و رکن و مقام طاق ابروی او

زمزم و کوثر است آبی از جوی او

کعبه را پیرهن جعد گیسوی او

ناودان کرم جاری از خوی او

روی ماهش حرم خال مشکین حجر

بر شهنشاهیش انبیا معترف

سرکشان جهان بردرش معتکف

با فروغش شود روی مه منخسف

در طلوعش شود چهر خور منکسف

نیست از حکم او نه فلک منحرف

گر ز عالم شود لحظه‌ای منصرف

ما سَوَى الله شود پاک زیر و زبر

انبیا از ازل مست می‌خانه‌اش

اولیا خورده‌اند می ز پیمان‌هاش

شمع گیتی فروز گشته پروانه‌اش

مهر سرگشته‌اش ماه دیوانه‌اش

فیض و رحمت روان از در خانه‌اش

مخزن رزق خلق دست مردانه‌اش

پیش جودش بهشت بخششی مختصر

گردن روزگار زیر فرمان او

نام مخلوق دهر ثبت دیوان او

این زمین و بساط خوان احسان او

خلق نعمت خورند بر سر خوان او

هر کسی بی‌دریغ می‌خورد نان او

هر چه روزی خور است هست مهمان او

انس و جن و حش و طیر دیو و دد خشک و تر

گه که سازد عیان صورت تابناک

مرده از عشق او سر بر آرد ز خاک

عیسی‌اش می‌زند بانگ روحی فداک

خضر و الیاس نیز پیش آن جان پاک

می‌زنند این ندا قد سمعنا نداک

می‌سرایند خوش شوقنا باللقاءک

ای فدای تو جان وی نثار تو سر

گوید ای خاکیان من همان آدمم
 نوح و شیث و خلیل هر که خواهد منم
 خضر و موسی منم عیسی مریمم
 صاحب دین کل احمد خاتم
 هم علی ولی والی اعظم
 مظهر اولیا قائم و اقوم
 انبیا را سلیل اولیا را ثمر
 پس مسخر کند جمله آفاق را
 زیر فرمان کشد کل اعناق را
 برگشاید به خلق دست انفاق را
 عدل او پر کند صدر تا ساق را
 گیرد از آسمان عهد و میثاق را
 برنماید به چرخ رسم ارفاق را
 گیرد او اختیار از قضا و قدر
 تا حساب بشر آورد در حساب
 تا رود از قلوب شک و هم ارتیاب
 تا که رسوا شوند قوم خسران مآب
 بی تأمل کند پای اندر رکاب
 با شهامت کند باب و عگا خراب
 تا که صدق آورند مردم لا کتاب
 تا نیارند باز خویش اندر شمر



ملت باب را خانه ویران کند
 شرق و اذکار را سست بنیان کند
 بر بیان خط زند ردّ ایقان کند
 بر همه فرقه‌ای کار آسان کند
 جاری اندر زمین حکم قرآن کند
 آنچه حق است و صدق او همه آن کند
 مدّعی را زند بر جگر نیشتر
 ای خداوند عدل ای امام زمان
 ای تو را زیر حکم جمله قدوسیان
 وی تو را دوست دار جمله کروبیان
 وی تو را منتظر روز و شب شیعیان
 بندگان را مران ای شه از آستان
 ای تو ما را حیات وی تو ما را امان
 ای تو ما را پناه وی تو ما را مفرّ^۱

۱- دیوان شمس اصطهباناتی - منظومه شمس - ص ۳۳۰ - ۳۳۸.

قسمت سوم

حدیث قبل از میلاد

از مجموع آنچه در قسمت اول و دوم کتاب آوردیم و خوانندگان محترم با بذل عنایت آن را مطالعه نموده و به محتوای آن کاملاً واقف شده‌اند به این نتیجه می‌رسیم که چگونه از آغاز عالم، محور گفتار و ملاک نویدها و بشارت‌ها در همه عصرها و زمان‌ها وجود مسعود حضرت ابی‌صالح المهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بوده است. همه از او گفته‌اند و در همه فرصت‌های مناسب سخن از آن جان‌جانان به میان آورده‌اند و به او رهنمون گشته‌اند. خدایش در لوح محفوظ و زبور داود و فرقان حضرت ختمی مرتبت محمد محمود ﷺ از او یاد نموده است. همچنین بر گوش دل پیامبران از آدم تا خاتم نای و نوای او را نواخته و سرود میلاد و سوگ نامه غیبت و ترانه ظهور او را خوانده‌اند. در شب معراج در آن سراپرده اعزاز در هاله‌ای از نور به خواجه لولاک او را نشان داده‌اند و آباء و اجداد گرامیش یکی پس از دیگری پیوسته از او یاد نموده و سخن گفته و به او رهنمون



گشته‌اند.

در این قسمت از نوشتار بر آنیم که سیری در مقدمات ظاهری ولادت حضرتش داشته و به این حقیقت بهتر پی ببریم که وقتی اراده حق متعال و مشیت قاهره خدای ذی‌الجلال به انجام امری تعلق بگیرد چگونه همه اسباب آن را فراهم می‌آورد، بدان‌سان که حیرت همه ارباب درایت، و تعجب همه صاحبان بصیرت پدید می‌آید.
محمدبن بحر شیبانی گوید:

در سال ۲۸۶ (ه ق) به کربلا مشرف شدم، و به افتخار عتبه بوسیله زیارت تربت پاک فرزند غریب رسول خدا ﷺ حضرت سیدالشهداء علیه السلام نائل آمدم و از آنجا به بغداد رفته و برای زیارت مرقد حضرت کاظم حضرت جواد علیه السلام به طرف مقابر قریش رهسپار گشتم. هوا گرم بود و آسمان داغ و همانند آتش زبانه می‌کشید چون به مشهد حضرت کاظم علیه السلام [کاظمین] رسیدم، از تربت تابناک و مزار پاکش نسیم رحمت به مشام جانم رسید و خود را در بوستانی مملو از لطف و مغفرت می‌دیدم. با چشمی اشکبار و دلی بریان همراه با آهی سوزان، خود را به مرقد شریفش افکندم در حالی که آب دیده‌ام مانع از دیدار بود. چون اشکم ایستاد و ناله‌ام خاموش شد چشم گشودم و نزدیک خود پیرمردی کمر خمیده را دیدم که شانه‌هایش چون دو کمان می‌نمود، بر پیشانی کف دستهایش آثار پینه به جا بود و به دیگری می‌گفت ای برادرزاده سوگند می‌خورم که هر آینه عمویت به شرافتی بس بزرگ نائل آمده در سایه آنچه آن دو آقای بزرگوار از غوامض مهمه غیبی و مطالب گرانقدر

علمی بر او بار کرده‌اند. مطالبی که همچون سلمان، کسی دیگر تاب تحملش را ندارد. عمویت روزگارش به کمال رسیده و عمرش سر آمده و کسی از اهل ولایت را نمی‌یابد که اسرارش را با او بگوید. محمد بن بحر گوید:

من با خودم گفتم ای نفس تو پیوسته زحمت و مشقت بر خود هموار می‌نمودی و با مرکب به این سو و آن سو برای طلب علم می‌رفتی آن چه از این پیرمرد به گوشت رسید دلالت بر مقام بلند و جایگاه رفیع او در علم و دانش می‌کند (از موقعیت استفاده کن و فرصت را از دست مده که دیگر معلوم نیست به چنین سعادت نائل آئی). گفتم ای پیرمرد آن دو آقا (که از آنان یاد نمودی) کیانند؟ گفت آن دو ستاره‌ای که در خاک سرّ من رأی افول کردند. گفتم من به ولایت و دوستی و منزلت این دو آقای بزرگ در امامت سوگند یاد می‌کنم که مشتری علوم آنان و طالب آثار آنانم و قسم‌های محکم یاد می‌کنم که در حفظ اسرارشان کوشا باشم.

گفت اگر راست می‌گوئی آنچه از اخبار و آثار آنان در اختیار داری بر من عرضه بدار آن‌ها را به عرض او رساندم و چون آثار صدق و راستی در من دید و اطمینان خاطر پیدا کرد، این چنین آغاز سخن نمود:

من بشیر بن سلیمانم و از نسل ابی‌ایوب انصاری (صحابی و صاحب منزل رسول خدا ﷺ در موقع هجرت به مدینه) و از موالیان حضرت هادی و حضرت عسگری علیه السلام و همسایه آنان در سرّ من رأی بوده‌ام.

گفتم: برادرت را به نقل برخی از آثار که از حضراتشان مشاهده

نموده‌ای گرامی بدار. گفت: آری مولای من حضرت ابی‌الحسن الهادی علیه السلام مرا در امر بردگان به مقام فقاہت رساند و خرید و فروشم به اذن حضرت بود و از موارد شبهه اجتناب می‌کردم تا در این امر به حد کمال رسیده و به خوبی میان حلال و حرام را تمیز می‌دادم. در این میان یکی از شب‌ها که در سرمن‌رأی در منزلم بودم و پاسی از شب گذشته بود ناگهان کوبنده‌ای کوبه در منزل را بصدای آورد با عجله پشت در رفتم و با کافور خادم، رسول و فرستاده حضرت هادی علیه السلام روبرو شدم که پیام احضار حضرت را به من ابلاغ نمود، لباس پوشیدم و خدمت حضرت شرفیاب شدم دیدم که حضرت با نور دیده‌اش حضرت ابی‌محمد - حسن بن علی‌العسکری علیه السلام صحبت می‌کند و خواهر مکرمه‌اش جناب حکیمه خاتون در پس پرده است.

وقتی نشستیم حضرت فرمود ای بشیر، تو از اولاد انصاری و دوستی ما خاندان پیوسته در دودمان شما پا بر جا بوده و هر نسلی از نسل قبل به ارث برده‌اند، شما مورد اعتماد ما خاندانید و من تو را به فضیلت و کرامتی مشرف می‌دارم که به وسیله آن بر سایر شیعیان تفوق و برتری جوئی، تو را بر رازی مطلع می‌سازم و برای خرید جاریه‌ای می‌فرستم.

شبی امام دهم هادی دین خدا

سمی جد شبل باب بوالحسن ابن الرضا

خواند به دربار خویش بشیر را در خفا

نجل سلیمان بشیر چو آصف برخیا

به حضرت شه شتافت فرمودش مرحبا
 بیاو اینک تو باش هد هد شهر سبا
 نامه به بلقیس بر ز ساحت قدس ما
 که قرب سلمان تو راست هم شرف بوذری^۱
 آنگاه نامه‌ای لطیف به خط و لغت رومی مرقوم نموده و به مهر
 مبارک آن را ختم نهاد و کیسه زرد رنگی بیرون آورده که در آن دوپست
 و بیست دینار بود، فرمود این‌ها را بگیر و به طرف بغداد برو و در
 چاشتگاه فلان روز کنار جسر و پل حاضر شو و چون کشتیهای حامل
 اسیران نزد تو رسیدند و کنیزان از آن بیرون آمدند. جمعی از وکلای
 سردمداران بنی‌العباس و گروهی از جوانان عراق گرد آنان را می‌گیرند،
 چون تو چنین دیدی از آنان فاصله بگیر و در تمام روز از دور پیوسته
 ناظر برده فروشی به نام عمر بن یزید باش تا آن که کنیزی را با این
 خصوصیت که دو جامه حریر درشت باف برتن دارد بر مشتریان عرضه
 بدارد در حالی که آن کنیز مانع از دیدار و دست زدن و نزدیک شدن
 مشتریان به خود می‌شود و به دنبال ضربه‌ای که فروشنده به او می‌زند
 ناله‌ای رومی از او ظاهر می‌شود بدان که می‌گوید وای از پرده‌داری برخی
 از مشتریان گویند، او را به سیصد دینار می‌خریم زیر اعفاف و
 پاک‌دامنیش، رغبت مرا در او افزونی بخشید آن کنیز به زبان عربی گوید
 اگر تو در هیئت سلیمان پیامبر درائی و همانند حشمت و ملک او را
 داشته باشی از من هیچ رغبتی نسبت به خود نبینی لذا بدون جهت

مالت را به هدر مده و ضایع منما. در این میان نخاس و فروشنده کنیز
گوید چاره چیست؟ من باید تو را بفروشم او گوید چه عجله داری؟ باید
مرا به کسی بفروشی که دل من به او آرامش یافته و به دیانت و امانت او
اعتماد داشته باشم.

علی الصباح ای بشیر برون شو از سامره

به دجله شو رهسپار و هذه تذكرة

برای امری عظیم واللّه قد قدره

فانظر ماذا تری؟ سفینه سائره

فی عین جاریه جاریه باهره

طالعه زاهره زاکیه طاهره

لربها ناظره ضاحک و مستبشره

زهره صفت سر برآر به زهره شو مشتری^۱

در این حال تو برخیز و نزد عمر بن یزید رفته و به او بگوی حامل
نامه‌ای از بعضی اشراف و بزرگان هستی که آن را به لغت و خط رومی
نوشته و در آن بزرگواری و کرم، وجود سخاوت خود را ستوده این نامه را
به این کنیز بده تا بخواند و در اخلاق و روش صاحب آن تأمل کند اگر
دلش به او مایل شد و راضی گشت من وکیل او هستم در خرید این کنیز
از تو.

بشیر بن سلیمان گوید من همه آنچه مولایم حضرت هادی علیه السلام

فرموده بود امتثال کردم و نامه حضرت را به نخاس دادم. او همین که

به را به کنیز داد و چشم آن جاریه به نامه افتاد شروع به گریه کردن
بود و اشک بسیار از دیدگان ریخت و به فروشنده که عمر بن یزید بود
ت مرا به صاحب این نامه بفروش و قسم‌های غلاظ و شداد و
بگندهای سخت یاد نمود، که اگر مرا به او نفروشی خود را تلف
نمایم. او هم حاضر شد و من پیوسته در قیمت کنیز با او گفتگو کردم
آن که به همان قیمت که حضرت هادی علیه السلام فرموده بود و در آن کیسه
راضی شد من دویست و بیست دینار به او داده و کنیز را در حالی که
دندان و خندان بود گرفتم و او را به حجره‌ای که ساکن بودم آوردم.

ک خدا بامداد به سوی صحرا شتافت

خادم درگاه عشق به امر مولا شتافت

بر کالای جان جانب کالا شتافت

تا که در آرد به کف جانب دریا شتافت

ساحت بوالبشر خدمت حوا شتافت

نامه ز یوسف گرفت نزد زلیخا شتافت

جانب مریم ز شوق قاصد عیسی شتافت

نفحة روح القدس کرد و راهبری

دهد شهر سبا کنار شط آرمید

دلش به دریا غریق چشمش در ره سفید

که نازد یا دمد فروغ صبح امید

که ناگه از سمت روم باد مرادی وزید

سپیدی صبح گفت سیاهی آمد پدید

کشتی مقصود خلق کنار ساحل رسید

دید بشیر آنچه خواست و آنچه زمولی شنید

رسید و لنگر فکند کشتی حور و پری

سفینه سرّ غیب مگر همین کشتی است

که دست غیب‌الغیوب لنگر این کشتی است

که کاروان نجات در به چنین کشتی است

بیم ز گرداب نیست نوح در این کشتی است

نترسد از موج سخت که آهنین کشتی است

نجات خواهید از او که بهترین کشتی است

هان متمسک شوید که برترین کشتی است

چادر کشتی مبین به دیده کافری^۱

تا آن محترمه به حجره رسید و آرام گرفت نامه حضرت هادی علیه السلام را

بیرون آورده پیوسته می‌بوسید و به چهره‌اش آشنا می‌ساخت. بر دیده

می‌نهاد و پیکرش را با آن قرین می‌نمود، از روی تعجب به او گفتم

نامه‌ای را می‌بوسی که صاحبش را نمی‌شناسی؟ گفت ای عاجز کم

معرفت به جایگاه بلند و منزلت رفیع پیامبرزادگان گوشت را به من عاریه

ده (خوب گوش کن چه می‌گویم) دلت را خالی نموده در اختیار من بگذار

(شش دانگ خواست را خوب جمع کن).

بدان که من ملیکه دختر یشوعا هستم که پسر قیصر روم است.



ببین که اسرار حق چو خواهد افشا شود
 میان روم و عرب جدال و غوغا شود
 که بانوئی ناشناس اسیر اعدا شود
 گلی ز گلزار روم به دجله پیدا شود
 به سامرا از فرنگ مهی هویدا شود
 چو قرص خور صبحدم برون ز دریا شود
 ملیکه نرجس شود عروس زهرا شود
 روزی زاید پسر در حرم عسکری
 رسید و بنشست خوش لب به سخن باز کرد
 قصه پنهان خویش یک به یک ابراز کرد
 به پیک شه داستان بگفت و آغاز کرد
 سرّ نهران آشکار به محرم راز کرد
 هم به لسان عرب آن سخنان ساز کرد
 بر فصحا طعنه زد بر بلغا ناز کرد
 ز حسن گفتار خود راستی اعجاز کرد
 مات شد آنجا بشیر از آن زبان آوری
 گفت بدان ای بشیر کز همه بهتر منم
 دخت یشوعا منم زاده قیصر منم
 ملیکه ملک روم عزیز کشور منم
 ز نسل شمعون پاک یگانه دختر منم

بحضرت عسکری قرین و همسر منم

به قائم منتظر دایه و مادر منم

عروس زهرا منم مه منم اختر منم

برج امامت منم ز فرط نیک اختری^۱

می خواهم ترا به ماجرای شگرفی خبر دهم، بدان که جد من قیصر روم می خواست در سن سیزده سالگی مرا به عقد برادرزاده اش در آورد. لذا در قصر خود مجلسی آراست که در آن سیصد نفر از خانواده های علمی که از دودمان حواریین حضرت عیسی بودند و قسیسین و رهبان ها شرکت داشتند. و هفتصد نفر از صاحبان جاه و منزلت و ارباب مقام و شوکت حاضر بودند. همچنین چهار هزار نفر از فرمان روایان و امراء لشکر و روءسای قبایل جمع بودند. جد من قیصر دستور داده بود تختی چهل پایه و جواهرنشان ساخته و پرداخته و برادرزاده اش به عنوان داماد بر آن تخت نشسته بود. صلیبها را گرد او آویخته و اسقفها انجیل گشوده و اطرافش جمع بودند که ناگهان صلیبها به خاک افتاد و تخت واژگون شد و داماد نگون بخت، نقش زمین گردید و از هوش رفت، رنگ از رخسار اسقفها پرید و اندامشان به لرزه افتاد. بزرگ آنان پیش آمد و به جد من قیصر گفت پادشاه ما را از اجرای مراسم این ازدواج معاف دار که از این پیوند بوی زوال مسیحیت و انقطاع این آئین به مشام می رسد. قیصر این رویداد را به فال بد گرفت و دستور داد دو مرتبه آنچه خراب شده اصلاح نمایند و هر چه افتاده به پا

دارند و برادر داماد را بیاورند که شاید نحوست آن برادر و نحسی آن مراسم به سعود این برادر دفع گردد. ولی چون برادر دوم را به تخت نشانند دو مرتبه نظیر آنچه قبلاً واقع شده بود اتفاق افتاد و مردم پراکنده شدند. مجلس سرور به بیت‌الاحزان مبدل شد. و عشرتکده به ماتم‌سرا مبدل گردید. جدم قیصر هم با خاطری غمین به درون قصرش رفت و درها را به روی خود بست و پرده‌ها را آویخت و با همه قطع روابط نمود و با کسی دیدار ننمود.

قیصر روم آن که مراسم جد کبار

بهر پسر عم من گشت مرا خواستگار

کرد به پایتخت روم انجمنی برقرار

قسّيسان از یمین بر همان از یسار

زبور و انجیل را خوانده به رسم و شعار

رهبانان بر زدند ناقوس از هر کنار

ترسایان آمدند از همه شهر و دیار

دامن خدمت زدند بر کمر چاکری

اسقف بگرفت اذن ز موعبد موعبدان

به رسم دین مسیح به پای شد آن زمان

به قصد اجرای عقد گشود آنجا زبان

به احترامش به پای خواسته پیر و جوان

کشیش پیشش دوان راهب عنبر فشان

که ناگه از کتم غیب دستی آمد عیان



داد به او دور باش مشت زدش بر دهان
 که از بلندی فتاد همچو بت آذری
 زلزله افتاد سخت به کاخ و ایوان و در
 کاخ شدی بی ثبات قصر شدی پر خطر
 صلیب بر باد شد چو برگ زرد از شجر
 خلق کشیدند رخت پیرزن و رهگذر
 جشن عروسی بشد یکسره زیر و زبر
 فسرده داماد گشت عروس شد خون جگر
 مرد و زن اندر فرار پیر و جوان نوحه گر
 چو قصر قارون بریخت بارگه قیصری
 روز دگر هر چه بود مرد فنون و علوم
 کرده از این ماجرا به قصر قیصر هجوم
 که بوده این حادثات نشان ادبار روم
 طالع داماد را ز اختران نجوم
 یافته‌ایم این چنین که هست منحوس و شوم
 برادر دیگرش بدان شعار و رسوم
 باز کنیم انتخاب به پیشگاه عموم
 جشن دگر آوریم به طالع دیگری
 روز دگر پادشاه جشن مهیا نمود
 چو روز دیروز قصر عالی و زیبا نمود

خود به فراز سریر باوزراجا نمود
دوباره ناقوس خواند کشیش آوا نمود
به طالع دوّمین بساط بر پا نمود
دعوت فرخنده‌ای ز پیر و برنا نمود
که ناگه آن دست غیب قدرت خود را نمود
ز مغز قیصر بریخت غرور و متکبری^۱
باری به دنبال این وقایع و پی‌آمد این حوادث، شب من در عالم روعیا
حضرت مسیح و جناب شمعون و جمعی از حواریین را دیدار کردم که
همگی در کاخ جدم گرد آمده و منبری آسمان گونه، از جهت رفعت و
عظمت در همان جا که روزش به دستور جدم تختی نصب نموده بودند
نهاده‌اند که ناگهان در این میان حضرت ختمی مرتبت محمد ﷺ در
حالی که وصی و دامادش علی علیه السلام و جمعی از فرزندان و خویشان
حضرتش را همراهی می‌نمودند وارد شدند. پیامبر ما حضرت عیسی
برخاست و به استقبال پیامبر خاتم و همراهان شتافت. و با حضرتش
معانقه نمود (یکدیگر را در بر گرفتند) رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله به حضرت
عیسی رو نموده و فرمود: یا روح‌الله: ما آمده‌ایم تا ملیکه دختر وصی تو
شمعون را برای این پسرم خواستگاری نمائیم. و با دست مبارکش اشاره
به حضرت ابی محمد حسن بن علی العسکری علیه السلام نمود که فرزند صاحب
این نامه است. حضرت مسیح نگاهی به شمعون نموده فرمود شرافتی

رو به تو آورده و سعادتِ نصیبت گردیده رَحمت را به رحم پیامبر خاتم پیوند ده. شمعون هم عرضه داشت چنین کردم. لذا بر منبر بالا رفته و حضرت محمد ﷺ خطبه‌ای خوانده و مرا به عقد فرزندش حضرت عسکری علیه السلام در آوردند و حضرت مسیح و حواریین و فرزندان و همراهان پیامبر خاتم گواه و شاهد این عقد ازدواج و پیوند فرخنده بودند. آری مجلس روز کجا و محفل شب کجا داماد روز که بود و داماد شب کیست؟ میان من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است. حاضران در آن مجلس کیان بودند و شاهدان این محفل انس و بزم قرب چه با کیانانی هستند

پس از چنان اتفاق دیدمی آن شب به خواب

که سرزد از قصر من بارخ چون آفتاب

محمد مصطفی حضرت ختمی مآب

عیسی و شمعون بدند چو بنده‌اش در رکاب

سلسله اولیا بدند با آن جناب

گشت مرا خواستگار کرد مرا انتخاب

برای فرزند خویش حسن شه مستطاب

گفت به شمعون مسیح که آمدت سروری^۱

از خواب برخاستم و ترسیدم از اینکه اگر آنچه در خواب دیده‌ام برای

پدر و جدّم نقل کنم مرا بکشند. لذا آن راز را در سینه نهفتم و پنهان

نمودم. ولی دلم مالا مال از محبت حضرت ابی محمد حسن بن علی علیه السلام شده بود و سینه‌ام جایگاه مهر او.

آن قدر شور آن شیرین بیان در سرم بود و شوق دیدار آن ملیح رفتار در دلم که آنی از او غافل نبودم و لحظه‌ای بی او قرار نداشتم و پیوسته به یادش بودم و در فراقش آه می‌کشیدم به طوری که توان خورد و خوراک نداشتم. رنجور شده و بیماری سختی به سراغم آمد. جسم ناتوان و پیکرم بیمار، و قلبم مشغول به یار و دلم در گرو دلدار. چه بر من می‌گذشت خدا می‌دانست.

جدم قیصر که از بیماری من سخت نگران شده بود هر چه پزشک در شهرهای روم بود برای من حاضر کرد و هر داروئی که احتمال می‌دادند دوی کسالت من باشد فراهم آورد ولی آثار بهبودی در من پدید نیامد و حالت یاسی همه را فراگرفت (آخر بیماری من بیماری دگری بود و همه از آن بی‌خبر بودند).

جدم که از خوب شدن من ناامید شده بود به من گفت: ای نور دیده اگر به چیزی علاقه داری بگو تا برایت فراهم آورم (حالا که بهبود نیافتی لااقل این چند روزه را در نهایت خوشی و سرور بگذرانی). من هم از این فرصت نهایت استفاده را نموده و گفتم:

می‌بینم درهای فرج بر من بسته شده و روزنه‌های امید به روی من مسدود گشته اگر شکنجه و عذاب را از زندانیان مسلمان که در بند تو هستند برداری و قید و زنجیر از آنان بگشائی و نوید آزادی به آنان دهی امید است حضرت مسیح و مادر محترمش عافیت به من ارزانی دارند.

او هم که در انتظار پیشنهاد من بود فوراً پذیرا شد و چون چنین کرد من خودم را کمی سالم نشان دادم و مقداری طعام تناول نمودم جدم قیصر بسیار مسرور شد و بر اکرام و اعزاز اسیران افزود.

تا آنکه پس از چهارده شب دو مرتبه خوابی دیدم، در عالم روعیا مشاهده نمودم که دختر گرامی پیامبر خاتم سیدةالنساء العالمین حضرت فاطمه علیها السلام همراه با مادر حضرت عیسی جناب مریم به دیدار من آمدند در حالی که هزار زن بهشتی و حوران جنتی در خدمتشان هستند. حضرت مریم رو به من نموده و در مقام معرفی آن بانوی بانوان برآمد.

در یتیم و بی‌بدل عدیم مثل و نادره

عفیفه و فرشته جان جمیله و مخدّره

زکیّه و رضیّه و بتول و پاک و طاهره

نبیله و جلیله و کریمه طبع و صابره

به رخ نجوم زاهره به جلوه نور ظاهره

شهیر همچو باب و شو به معجزات باهره

نه در عرب نه در عجم نه در فلک نه در کره

نظیر او زنی میدان شجاع در مناظره

عدیل او کسی مبین دلیر در مکالمه

گره زده است حبل دین خدا به بند چادرش

لباس شرع خوش‌نما، ز تار و پود معجرش

منظم است امر دین ز شیر شیر پرورش
 حسن به دوش ایمنش حسین صفای ایسرش
 از آن جلال و رتبه‌اش وز این شکوه و منظرش
 خدای کرده لوحه‌ای به طاق عرش اکبرش
 نبوتش بود پدر ولایت است شوهرش
 کتاب و وحی آمدی ز پیشگاه داورش
 و امثال انبیا صحیفه‌ایست ملهمه
 زنی جز او به دین شرف ز شوی و پور و باب کو؟
 به باغ خلد بانوئی به غیر این جناب کو؟
 گه سوءال از خدا زنی جز او مجاب کو؟
 مهی ز حسن طعنه زن جز او به آفتاب کو
 به پرده پوشیش زنی به چادر و نقاب کو؟
 سوای او شفیعهای به محشر و حساب کو؟
 به خاک غیر او زنی قرین بو تراب کو؟
 در آن کسا که خفته او ملک مجاز خواب کو؟
 که خدمتش کنند چون بتول گشته نائمه
 ایّا تو بضعة النبی ایّا بضاعت پدر
 تو آن زنی که زان پدر تو راست افسری به سر
 تو آن زنی که مادری به آن دو نازنین پسر
 تو آن زنی که دامنت بزاده یا زده گهر

تو آن زنی که شوهرت علی است شاه بحر و بر

تو آن یگانه گوهری که رسته‌ای ز سیم و زر

تو آن بزرگ آیتی که قدر تو است بی شمر

تو آن عقیقه بانوئی که مادر جهان دگر

نیاورد به مثل تو جلیله و مفتحه^۱

آری این بانو مادر همسر تو حضرت ابی محمد حسن بن

علی‌العسکری است من که حضرتش را شناختم به ایشان متمسک شدم

و دست به دامن قداست و جلالیشان یازیدم و شروع به گریه نموده و از

فرزند به مادر شکوه آوردم که آری پسران حضرت حسن علیه السلام به دیدار

من نمی‌آید.

خاتون دو سرا، شفیعه روز جزا، حضرت زهرا علیها السلام به من فرمود: فرزندی

من در حالی که هنوز تو مشرک هستی و کیش نصاری داری با تو

ملاقات نمی‌کند و این خواهر من مریم است که از این دین و مرام تو

تبری می‌جوید (عیسی پیامبر و مادرش مریم هر دو بی‌زار از این آئین

تحریف شده هستند).

اگر مایل هستی به رضای خدا نائل آئی و حضرت مسیح و جناب

مریم هم از تو خشنود باشند و دیدار و ملاقات مهین همسرت حضرت

ابی محمد روزی تو شود شهادت به وحدانیت حق و رسالت حضرت

ختمی مرتبت داده و بگو اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله.

این دو جمله را گفتم بی بی عالمیان حضرت سیدة النساء مرا به سینه چسباند و دلم آرام گرفت فرمود اینک انتظار زیارت شوهرت حضرت عسکری علیه السلام را داشته باش او را به سوی تو خواهم فرستاد. من هم در انتظار دیدار حضرتش برآمدم و پیوسته برای رسیدن به مقصود ساعت شماری داشتم تا شب بعد که این سعادت نصیبم گردید.

ستاره‌های بدرخشید و ماه مجلس شد

دل رمیده ما را انیس و مونس شد

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت

به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد

طرب سرای محبت کنون شود معمور

که طاق ابروی یار منش مهندس شد^۱

و سرانجام به افتخار دیدار آن سرو ناز بوستان رسالت نائل آمدم و زیارت جمال دل ربای آن مظهر جمال کبریا روزیم شد. چون در عالم رؤیا بر من تجلی نمود و پای بر دیده دلم نهاد و چشم قلبم را روشن ساخت.

عرضه داشتم: جفوتنی یا حبیبی

حبیب من با منع من از دیدارت به من جفا نمودی.

ای خسرو خوبان نظری سوی گدا کن

رحمی به من سوخته بی سر و پا کن

درد دل درویش و تمنای نگاهی

زان چشم سیه مست به یک غمزه دوا کن

گر لاف زند ماه که ماند به جمالت

بنمای رخ خویش و مه انگشت نما کن

ای سرو چمان از چمن و باغ زمانی

بخرام در این بزم و دوصد جامه قبا کن

شمع و گل و پروانه و بلبل همه جمعند

اس دوست بیا رحم به تنهائی ما کن

با دل شدگان جور و جفا تا به کی آخر

آهنگ وفا ترک جفا بهر خدا کن^۱

حبیب من پس از آنکه دل از من ربودی چرا به دیدارم نیامدی؟ و مرا

در انتظار وصلت چنین بی تاب نمودی؟ حضرت فرمود تأخیر دیدار به

خاطر شرک تو بود و اینکه که اسلام پذیرفتی همه شب در عالم روعیا به

دیدارت خواهم آمد تا خدا در عالم ظاهر ما را به یکدیگر برساند و

مقدمات و موجبات این امر را فراهم آورد، و از آن شب تا حال هیچ شبی

بر من نگذشته است که به دیدار حضرتش نائل نیامده باشم. آری به

شوق دیدار حضرتش سر به بالین می گذارم.

چهارده روز بعد باز به خواب اندرم

آمد زیبا زنی که رفت هوش از سرم

جنان به ناز آرمید نیمه شب اندر برم
 که شد ز اجلال وی رشک جنان بستم
 گفتمش مریمی گفت نه زو بهترم
 آنکه تو را شوهر است من او را مادرم
 بتول عذرا منم دختر پیغمبرم
 خیز و سرافراز باش که داریش همسری
 گفتمش ای زیب عرش چشم و چراغ رسول
 حضرت خیرالنسا عصمت کبری بتول
 من از فراق حسن تا کی باشم ملول
 کوکب اقبال من چند بود در افول
 دست دهد کی مرا به کوی و وصلش وصول
 گفت هر آن گه کنی دین محمد قبول
 آیدت آن روزگار مراد اندر حصول
 کز خط ترسا روی به مذهب جعفری
 آن پس بُد وصل من عالم رؤیای من
 که شه قدم می نهاد گاه به مأوای من
 روز بدی پیش او فکر من و رای من
 سوختی از فرقتش همه سراپای من
 شب به فلک می رسید ناله و آوای من
 طیب بودی هزار پی مداوای من



عاجز و حیران بُدند همه اطبّای من

ولی به فرمان شه مرا بُدی صابری^۱

بشیر گوید: به آن بانو گفتم چگونه در میان اسیران واقع شدی؟ تو که شاهزاده هستی؟ گفت شبی از شبها که حضرت ابی محمد علیه السلام به دیدارم آمده بود به من خبر داد که به زودی جدّ تو لشگری برای جنگ با مسلمانان می فرستد و آنان را تعقیب می کند تو خود را به صورت ناشناس در لباس و هیئت خدمتکاران در آورده و در میان کنیزان در آی و از فلان راه برو (که نجات یافته به ما خواهی رسید).

من آنچه حضرتش فرموده بود عمل کردم، جمعی از جلوداران لشکر دشمن به ما برخوردند و ما را اسیر نمودند تا کار من به آنجا رسید که شاهد بودی و تا به حال جز تو کسی از این ماجرا با خبر نشده و کسی نمیداند که من دختر پادشاه روم هستم و تو را هم من خودم با خبر ساختم. آن پیرمردی که من در سهم غنیمت او قرار گرفته بودم از اسم من پرسید اسم اصلیم را اظهار نکردم و گفتم نامم نرجس است گفت آری این اسم کنیزان است درست می گوئی.

شبی در واقعه مقرون به شه شدم

ز جنگ روم و عرب واقف و آگه شدم

ز خواب برخاستم عازم درگه شدم

به دختران اسیر شبانه همراه شدم

با روشی ناشناس به پرده چون مه شدم
 ز روم بگریختم شاد و مرفه شدم
 به سوی یار آمدم پاک و منزّه شدم
 راه به من کس نبرد به کسوت ظاهری^۱
 بشیر گوید:

به آن بانو گفتم: تعجب می‌کنم تو فرنگی و رومی هستی و زبانت
 عربی است: (عربی خوب میدانی و خوب به زبان عربی حرف می‌زنی؟)
 گفت آری از بس که جدم به من علاقه و محبت داشت می‌خواست همه
 علوم و آداب را بدانم و از همه هنرها و فنون آگاهی داشته باشم لذا زنی
 که هر دو زبان رومی و عربی را می‌دانست انتخاب نموده که هر صبح و
 شام نزد من می‌آمد و زبان عربی به من می‌آموخت تا با این لغت آشنا
 شدم و توانستم به خوبی و راحتی به عربی تکلم نمایم.

خیز و بشیرا ببر زود مرا سوی دوست
 که تا زنم شادکام خیمه به پهلوی دوست
 آب حیات من است خاک سر کوی دوست
 رشته جان من است سلسله موی دوست
 داروی نرجس بود نرگس جادوی دوست
 وه که نماز آورم به ابروی طاق دوست
 زنده شود جان من ز لعل دلجوی دوست
 لبی که همچون مسیح بود به جان پروری

روانه شد با بشیر ماه به سوی حرم

ز دجله شد سوی بحر نهاد در ره قدم

ز اشتیاق حرم راه به او گشت کم

رساند او را بشیر خدمت شاه امم

حسن درآمد ز در رفت ز جانش الم

شاه تبسم نمود به روی او لاجرم

وزان تبسم تمام شد همه اندوه و غم

مژده که شد آفتاب مقارن مشتری^۱

بشیر گوید:

چون نرجس خاتون را در سرمن رأی خدمت حضرت هادی علیه السلام

رساندم حضرت به او فرمود: چگونه خداوند عزت اسلام و ذلت نصرانیت

و شرافت حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت او را به تو نمایاند؟ نرجس

خاتون عرضه داشت: چه بگویم ای پسر رسول خدا نسبت به امری که

شما خود به آن آگاه‌تر از من هستید؟

حضرت هادی علیه السلام فرمود: من می‌خواهم ترا اکرام نموده و گرامی

بدارم بگو کدام یک از این دو نزد تو محبوب‌تر است ده هزار دینار به تو

ببخشایم یا بشارتی به شرافت ابدی‌ات دهم؟ عرضه داشت: خواهان

بشارتم فرمود تو را نویدی دهم به فرزندی که مالک شرق و غرب دنیا

گردد و زمین را از داد و عدل مملو سازد آن سان که از ستم و جور پر

شده باشد.

نرجس خاتون عرضه داشت این گرامی فرزند و محبوب پسر از چه شخصی نصیب من می‌گردد؟ حضرت فرمود از آن کسی که جدم رسول خدا ﷺ تو را برای او از حضرت عیسی در فلان شب از فلان ماه از فلان سال رومی، خواستگاری نمود.

حضرت عیسی و وصیش جناب شمعون تو را به عقد که در آوردند و پیوند همسری میان تو با چه کسی برقرار نمودند؟ نرجس خاتون عرضه داشت با فرزند شما حضرت ابی محمد حسن بن علی العسکری علیه السلام.

حضرت فرمود او را می‌شناسی؟ جناب نرجس پاسخ داد مگر در این مدت (پس از آن که شرف اسلام مشرف شدم) شبی بوده که آن عالی جناب به دیدار من نیامده باشد؟ از آن فرخنده شب که بر دست مادر عزیزتان حضرت سیده النساء فاطمه زهرا علیها السلام به شرف اسلام مشرف شدم همه شب به فیض حضور و ملاقات و دیدار نور دیده‌تان نائل بوده‌ام.

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

بی خود از شعشعه پرتو ذاتم کردند

باده از جام تجلی صفاتم دادند

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده دمی

آن شب قدر که این تازه براتم دادند

من اگر کامروا گشتم و خوش دل چه عجب

مستحق بودم و این‌ها به زکاتم دادند



هاتف آن روز به من مژده این دولت داد

که بر آن جور و جفا صبر و ثباتم دادند

بعد از این روی من و آینه وصف جمال

که در آنجا خبر از عالم ذاتم دادند

همت حافظ و انفاس سحرخیزان بود

که ز بند غم ایام نجاتم دادند^۱

حضرت هادی علیه السلام به خادمشان فرمودند: ای کافور خواهرم حکیمه را

بخوان تا بیاید چون جناب حکیمه خاتون شرفیاب محضر برادر شد

حضرت به او فرمود (در حالی که نرجس خاتون را نشان می داد) این

است آن که گفتم.

حضرت حکیمه (که از دیر زمان گویا در انتظار چنین روز و این چنین

دیداری بود) نرجس را در آغوش گرفت و از دیدار او بسیار مسرور شد.

حضرت هادی علیه السلام به خواهر مکرمه اش فرمود ای دختر رسول خدا،

نرجس را به منزل ببر و فرائض و سنن واجبات و مستحبات را به او

بیاموز که او همسر فرزندانم حضرت ابی محمد است.^۲

آری این بزرگ بانو نرجس خاتون مدتی تحت تربیت دینی جناب

حکیمه خاتون دختر جوادالائمه علیه السلام، خواهر حضرت هادی علیه السلام و عمه

حضرت عسکری علیه السلام قرار گرفت و قابلیت های نهفته در صدف وجودش

به فعلیت رسید و شایستگی و قابلیت پیدا کرد که عروس حضرت زهرا

۱- دیوان حافظ، غزل - ۱۱۲.

۲- اقتباس از اکمال الدین باب ۴۱ ص ۴۱۷ - ۴۲۳ - دلائل الامامة ص ۲۶۲ - ۲۶۷. غیبت شیخ

طوسی ص ۱۲۴ - ۱۲۸. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۶ - ۱۰.

ﷺ شود و همسر حضرت عسکری علیه السلام قرار گیرد.
 بعد زمانی که ماند نرجس در آن چمن
 آن گل نورسته را امام سرّ و علن
 عطا فرمودیش به شاهزاده حسن
 صورت احسن رسید به وصل وجه حسن
 مبارک این ازدواج خجسته این انجمن
 سامره شد باغ گل ز نرگس و نسترن
 به وصل شد قرین مادر شاه ز من
 در این عروسی بود چرخ به رامشگری
 کابینش عدل و داد آئینش جاه و فرّ
 کنیز او اختران جهیز او بحر و بزّ
 چراغ مشکوی او امام حادی عشر
 به گوش او گوشوار بچّه والا گهر
 زینت آن حجله گاه جمال یکتا پسر
 موزی پایش شرف گلش ز عزّت به سر
 بُشری کز شاخ گل نرجس شد بارور
 سرو سهی شد بری ز غصّه بی بری^۱
 آری سرانجام این تاج افتخار که از آغاز عالم بر تارک هیچ بانوئی
 نشسته و این مدال افتخار که بر سینه هیچ زنی قرار نگرفته افسر سر و

زیب صدر جناب نرجس خاتون قرار گرفت، نرجس را دیگر به آن عناوین که تا دیروز می‌شناختیم نمی‌شناسیم. آری دیگر نرجس خاتون را به عنوان نوادهٔ قیصر نمی‌شناسیم.

به حضرت نرجس به دیدهٔ انتسابش به جناب شمعون نمی‌نگریم. بلکه او را به لقب پر افتخار ام‌الحجّة المنتظر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌شناسیم. اوست که دیگر جا دارد بر همه بنازد و به خویشان بیالد و افتخار کند که مرا می‌شناسید؟ من حامل سرّ مستتر حقّ متعال، مادر مظهر اتم غیب الغیوب ذات ذی الجلال، امام غائب، حضرت ابا صالح المهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هستم. خوب است تفصیل جریان را از جناب حکیمه خاتون بشنویم.

محمدبن عبدالله طهوی گوید:

پس از رحلت حضرت عسکری علیه السلام تصمیم گرفتم نزد حکیمه خاتون رفته و از حجّت بعد از امام یازدهم جو یا شوم، چون مردم دچار حیرت و اختلاف بودند. لذا به خدمتش شرفیاب شده و به امر آن خاتون نشستم. به من گفت: ای محمد بدان بدرستی که خدای تبارک و تعالی هیچ‌گاه زمینش را از حجّت خالی نگذاشته و آن حجّت یا ناطق و گویا بوده و یا صامت و خاموش و بعد از امام مجتبی و حضرت سیدالشهدا علیه السلام امامت در دو برادر قرار نگرفته و قرار نخواهد گرفت. گفتم ای خاتون من، آیا برادرزاده‌تان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی داشت؟ تبسمی نموده و گفت اگر برای حضرتش فرزندی نباشد پس حجّت بعد از او کیست؟ به تو گفتم که امامت بعد از حسین علیه السلام در دو برادر قرار

نمی‌گیرد. گفتم: بانوی من، از ولادت و غیبت مولایم به من خبر ده. گفت به تو خبر می‌دهم.

جاریه‌ای نزد من بود به نام نرجس روزی برادرزاده‌ام حضرت عسکری به ملاقات من آمده بود نگاه تندی به جناب نرجس نمود. گفتم ای آقای من اگر می‌خواهی او را نزد شما بفرستم. حضرت فرمود عمه‌جان (این نگاه من به او به این منظور نبود) بلکه در شگفتم گفتم چرا؟ فرمود چون به زودی از او فرزندی به وجود خواهد آمد که کریم است و بزرگوار نزد پروردگار. همان پسر که خدایش به کف با کفایت او زمین را آن گونه که جور و ستم دیده، به عدل و داد بدارد. گفتم پس او را خدمت شما بفرستم؟ حضرت در جواب فرمود از پدر بزرگوام رخصت بجوی. حکیمه خاتون گفت من لباس پوشیدم و به منزل برادرم حضرت هادی علیه السلام آمدم. سلام کردم و نشستم. حضرتش ابتدا به سخن نمود و فرمود: خواهرم حکیمه، نرجس را نزد پسر من جناب ابی محمد بفرست.

به برادرم عرض کردم آقای من، من به همین منظور شرفیاب محضرتان شده‌ام که از شما رخصت بجویم و اجازه بگیرم. برادرم فرمود. ای مبارکه، ای بانوی با خیر و برکت، این امر هم از امتیازات جناب حکیمه خاتون است که حجت خدا حضرت هادی علیه السلام که خود مبارک است او را مبارکه بنامد همان لقب گران قدری که از اسامی سامیه و القاب کریمه مادر گرامیش حضرت صدیقه طاهره علیه السلام است.

آری باید جناب حکیمه خاتون مبارکه باشد زیرا شرکت در فراهم آوردن مقدمات ولادت مولودی را داشته که همه مبارک‌ها و مبارکه‌های

عالم خلقت پیوسته در انتظار آن مولود مبارک بوده‌اند. او مبارک است آن هم چه مبارکی؟

یاری که دین بود در انتظارش
آمد خوش آمد جانها نثارش
خوش روزگارش خرم بهارش
نرجس گرفته است اندر کنارش

شه آردش باز بر دوش و دامان

میلاد مهدی باشد مبارک

یاران بخوانید فتح و تبارک

خلاق عالم فرمود اعلام
میلاد مهدی حسن سرانجام
گفتند و بردند هر یک از او نام
روزی در آید با عزّ و اکرام

هر جنگ و غوغا آید به پایان

میلاد مهدی باشد مبارک

یاران بخوانید فتح و تبارک^۱

آری ای مبارکه به درستی که خدا دوست دارد که تو را در این اجر شریک سازد و برای تو بهره‌ای از خیر بدارد. این گفتار را که از برادرم شنیدم و از حضرتش رخصت گرفتم دیگر درنگ ننمودم و فوراً به خانه

آمدن نرجس خاتون را آراستم و به حضرت عسکری علیه السلام بخشیدم.
نگار مجلس ما خود همیشه دل می برد
علی الخصوص که پیرایه ای بر او بستند
یکی درخت گل اندر فضای خلوت ما است
که سروهای چمن پیش قامتش پستند^۱
قران سعد میان آن خورشید تابان برج امامت و ولایت و کوکب
درخشان درج عفاف و کرامت در خانه من فراهم آمد. و برادرزاده ام
حضرت ابی محمد حسن بن علی العسکری علیه السلام با نرجس خاتون چند
روزی در منزل من بودند. آن گاه به بیت الشرف برادرم حضرت هادی علیه السلام
منتقل شدند.^۲

پس از چند روز رحلت امام دهم حضرت ابی الحسن الهادی علیه السلام فرا
رسید و این دیرینه آرزوی آن وجود مقدس که انتقال نور حضرت
خاتم الاوصیاء از صلب پاک پدر بزرگوارش به صدف طاهر مادر والا
تبارش بود محقق گردید، که آرزوی هستی بوده. آری نرجس خاتون
حامل این نور گردید و روزگار حمل با همان خصوصیات دوران حمل آباء
و اجداد گرامیش سپری گردید. تا سرانجام انتظار به پایان آمد و نیمه
شعبان سال ۲۵۵ فرا رسید و موعود، مولود گردید. که ان شاء الله شرح آن
چه در آن شب قدر گذشته و تحقق یافته را در نوشته بعد «حدیث شب
میلاد» خواهیم خواند.

۱- منظومه شمس، ص ۳۲۴.

۲- کمال الدین باب ۴۲ - ج ۲ - ص ۴۲۶ - ۴۲۷. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۱۱ - ۱۲.

لازم به تدکّر است که دوران حمل آن وجود مقدّس همانند خلیل رحمان، ابراهیم و کلیم خدا موسی علیه السلام در هاله‌ای از اختفاء سپری شد بطوری که آثاری از حمل در والده، ماجده‌اش جناب نرجس خاتون مشاهده نمی‌شد. و نوعاً کسی از این راز با خبر نبود و نمی‌دانستند چگونه قضای حقّ متعال جامهٔ عمل پوشیده و مخفیانه انجام می‌شود.

خدا کشتی آنجا خواهد برد اگر ناخدا جامه بر تن دَرَد

آنچه او خواهد در هر موقعیت و شرائطی محقق گردیده و می‌شود ولو همهٔ خلق دست به دست یکدیگر دهند که نشود. همانطور که اگر تحقیق امری را نخواهد، باز گرد هم آئی و پشت به پشت دادن همگان موجبات انجامش را فراهم نمی‌آورد. که چه خوب است به این دو نکته به عنوان دو اصل مسلم توجّه داشته باشیم.

بگذریم.

خوب است با نقل این چکامه قلم از رقم برداریم

ماه شعبان که سخن از غم دوران تو داشت
 قصّه بی‌سر و سامانی و هجران تو داشت
 تپش قلب زمان تاب فلک را بر بود
 دل بی‌تاب زمین غصّه سامان تو داشت
 از پیام آور افلاک چنین پیدا بود
 که به لب مرّده فرخندهٔ شعبان تو داشت

چشم نرگس چو شقایق نگران است از آنک
 چون که فرعون زمان دشمنی جان تو داشت
 از صلیب آمده عیسی به نهان خانه راز
 سرّ این نکته همان قصّه پنهان تو داشت
 تا به آذر بزند بوسه خلیل از ره عشق
 خنده نرگس و سوسن ز گلستان تو داشت
 تا که خورشید شب آید ز جنان بهر جهان
 گردش کون و مکان گوش به فرمان تو داشت
 آب زمزم که به لب نوشی تو فخر کند
 کوثر از روز ازل چشمه حیوان تو داشت
 راحت جان و فتوح دل یاران همه تو
 خوش بر آن کس که به دل مهر درخشان تو داشت
 مهد یا حجت حق جان جهان تاب و توان
 جسم بی جان جهان جان و تن از جان تو داشت
 برق از چهره برآور که جهان منتظر است
 سالها چشم جهان دیده به چشمان تو داشت
 تا حکایت کند اشقته ز هجر رخ یار
 شانه صد قصّه ز گیسوی پریشان تو داشت

تهران - سید مجتبی بحرینی

بیست و ششم محرم الحرام ۱۴۲۰ - ۱۳۷۸/۲/۲۳

پس از قرآن کریم در این نوشتار از این کتابها بهره گرفته‌ایم

۱- احادیث المهدی من مسند احمد حنبل

۲- اصول کافی

۳- امالی مرحوم صدوق

۴- بحار الانوار

۵- تفسیر تأویل الآیات

۶- تفسیر تبیان

۷- تفسیر در المنثور

۸- تفسیر روح الجنان

۹- تفسیر صافی

۱۰- تفسیر قمی

۱۱- تفسیر مجمع البیان

۱۲- دلائل الامامة

۱۳- دیوان الهی قمشهای

۱۴- دیوان باباطاهر عریان

۱۵- دیوان جوهری

۱۶- دیوان حافظ

۱۷- دیوان خیالی بخارائی

۱۸- دیوان سعدی



- ۱۹- دیوان خطی شهودی
- ۲۰- دیوان شیخ بهائی
- ۲۱- دیوان منظومه شمس
- ۲۲- دیوان نظامی
- ۲۳- دیوان نغمه‌های قدسی
- ۲۴- غیبت شیخ طوسی
- ۲۵- غیبت نعمانی
- ۲۶- فلاح السائل
- ۲۷- کفایة الاثر
- ۲۸- کمال الدین
- ۲۹- مزامیر داود - علیه السلام -
- ۳۰- مصباح الزائر



سایر آثار نویسنده

- ۱- سوگند به نور شب تاب - شرح دعای شب نیمه شعبان.
- ۲- سلام بر پرچم افراشته - شرح سلام‌های زیارت آل یس.
- ۳- با پسر در سكرات مرگ.
- ۴- ده نگاه با پیکر.

منتشر خواهد شد

- ۱- لباس نادرخته و نماز بی‌حمد و سوره
- ۲- حدیث شب میلاد